

الفرح إلى

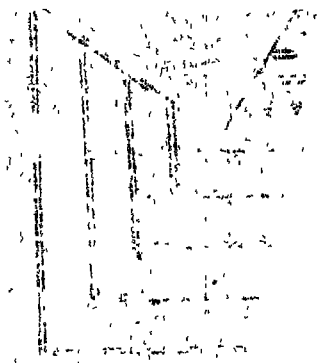
أهـ صـ

قد طبع في

الكتاب في

الكتاب

الكتاب



مجلس القضاء الاعلى

القدس - ١٩٨٨

القرار رقم ١٠٨

تاريخ ١٩٨٨

في الموضوع

القرار رقم ١٠٨

في الموضوع

القرار رقم ١٠٨

في الموضوع

في الموضوع

في الموضوع

از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت آبست علیه الصلوة والسلام واین یکی
از خصائص نبوت است که دیگری در آن شریک نیست و نبی تواند شد صاحب تکلیف و گفته و
من خصائصه صلی الله علیه و آله و سلم این اولاد بنانه یلمسون الله صلی الله
علیه و آله و سلم و اولاد بنات غیره که یلمسون الله صلی الله علیه و آله و سلم
الکفارة و غیرها قال صاحب الکشف لفتح آیه المباهلة لا دلیل اقوی من هذا
علی فضل اصحاب الکساء و هم علی وفاطمة و الحسنان انتهى گویم که بیهوده نذخ آباء و
و آباء کفر و بیست و نهم و آباء کفر و انفسنا و انفسکم کفر بقرین است بر آنکه فاطمه
و حسنین ابناهی رسول خدا اند صلی الله علیه و آله و سلم و احمدیث صحیح حسین اوست آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان ابی هذا سید احمدیث مراد یابن و یغیا حسن بن فاطمه است
و مؤید اوست الحسین منی و انما من حسین و لقب سیادت نیز از زمین جا گرفتند و در چند
حدیث دیگر نیز صحت یابن لقب علی آمد و مثل آنکه طبرانی در کبیرا حسن بن علی روایت کرده که
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نس یا انس ادع علی سید العرب
فقال عاکشة الست سید العرب قال انا سید ولد احم و علی سید العرب
فلما جاء ای علی قال یا نعمت لا انصا سرا الا اذ لکم علی من ان تمسکم به لی فضل
بعد از این که این فاجبه و احمی و اکر من و اکر امتی فان جبرئیل یا صوفی بالذی
قلت لکم عن الله عز و جل و چون امر آتی به اسطه جبرئیل امین بجهت علی کرم الله وجهه و از شد
باشد که این علم و فن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است تا فاطمه حسن و حسین که بشه جبرئیل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چه رسد ع قیاس کن در کستان بن بهرام و شعیب زین
الی طالب آورد که قال علی قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرحمت
بسیار حسین و ان کلامه للتقین الحدیث و قال لفاطمة انما سید امتی که آسان
مردی و میفرمود فاطمة سید نساء اهل الجنة و فرموده سن و الحسین سید شباب

اهل البيت غرض که سیادت این چهار برادر بنص رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است
 چنانکه خلافت هر چهار برادر با شاره نص اعمادیش یا اجماع اهل علم بترتیب واقع تحقیق شده و در
 این لقب بنحشیده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عرف
 عامه و خاصه باقی است و لکن حکایات استدلال آیه هدی در اثبات فرزندی خود و بهای
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کتاب و سنت و غیره آئینده بواسطه خود مذکور خواهد شد و چون
 این نسبت علی و سیادت جلی بنص نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب بهیچ ثابت گردید
 زیرا که الشیء اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا حسن بن علی علیه السلام فرموده نحن اهل البيت
 لا یقاس بنا احد من جوهر جام جم او طینت کان در گستره توفیق زکلی کوزه گران سیدان
 علاوه این معنی و را حدیث استفیضه نفع این انتساب و حسب اهل بیت بصرح و اگر گشته
 عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معرفة آل محمد براءة
 من الناس و حسب آل محمد جواز علی الصراط و المولایة لآل محمد امان من العذاب
 اخبرجه یحییٰ لعمری الشانعی المعنی فی بهجة الخافل و عن ابن عباس فی قوله تعالیٰ
 و لسوف یعطیک ربک فترضی قال رضی عن آل محمد ان لا یدخل احد من اهل بیتنا النار
 رواه السدی و اسخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه وآله وسلم
 قال لفاطمة ان الله غیر معذباک و لا احد من ولدک و فی حواله لعقیدین للسید
 نور الدین علی السهمودی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم سألت رب ان لا یدخل النار احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و
 فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة تدیرین لعمیت
 فاطمة ثم قال ان الله فطمها و ذریتها عن النار و این اخبار روایات را اگر چه مورد خاص دارند
 و بظاهر مخصوص بحاضرین اهل بیت از فاطمه و جنین اند اما بقاعده الاحتیاط رجوع اللفظ لا
 بخصوص و السبب شامل جمیع اولاد اهل بیت اند و مؤید راست لفظ احد و ذریه است که درین احادیث

[illegible]

تا باغ پادشاهان را که بگردشان نرسد و نه در ذکر و محرم و اسمی آید که نام زبان دینی و دنیا
و فسدت آخرت مقصود است بلکه اقارب را برای صلاح و وسیله جمیل و اجانب را برای
سرفراز و فرع ذریه صحیح برستی آید و احتیاج را از آنها ران در مقام ضرورت بشود
عوام و در جمعی است و این مقاله موسوم است بالفروع النامی من الاصل السامی بالله

یاد سلیمان خاتم النبیین اصل بحجودین الشاه و اول الاول و اول الدلائل

مبدء النور الانی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و تهکایة الهیات المتعین
بنشأة المثل الاعلی الالهی هیهول العالم الغیر المتناهی تراوح الارواح و تقیر
الاشباح فالتی اصباح الغیب و دافع ظلمات الرب تحت التسعة و التسعین رحمة
للعالمین المرسل الی كافة المخلوق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء الحمد
و المقام المحمود ابو الاکابر و ام الامکان المبرقع بالعسا ابوالقاسم احمد المجتبی
محمد المصطفی بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
بن صرقة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر وهو قریش بن کنانة بن
خنیسة بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اذ بن ادد
بن مقرب بن ناحور بن بریح بن یعراب بن شحج بن ثابث بن قیلداس بن اسمعیل بن
ابراهیم بن ادریس بن ناحور بن شارح بن سارح بن فالح بن عید بن شالح بن یحشد
بن سام بن نوح بن لامح بن منوش بن خنوخ وهو ادریس بن یرد بن مهلیل
بن قین بن یالنش بن شیت بن ادم علیه السلام و النسب الی عدنان متفق علی
صحته و ما بعد لا یختلف فیہ الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن
ابراهیم خلیل الله تعالی كما حققنا ذاك فی لفظة الجلال حافظ ابو الخطاب عمر بن
بن دحیكلی گفته علما اجماع کرده اند و اجماع ایشان بر آنست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

انتساب می فرموده اند و در آن که از آن استی و عن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذا انتسب لم یجاءز فی انتسابه معد بن عدنان و یقول
کذا بب النسا بن مرثد و ثلاثا اخوجه الدلیلی فی مسند الفرح و سن مکرر سئل گفته که از
درین حدیث است که قول ابن مسعود و عمر بن خطاب گفته اند انما یسب الی عدنان و
ما فی ذلک لا یدسی ما هو و کلام حافظ نعیمی و ابن حجر عسقلانی و قسطلانی و غیر هم
صحیح است در آنکه از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم خلایق است پس قول قائل بشوهرت آن
تا آدم خطاست و فقط سیرت عسقلانی این است اختلاف فی مابین عدنان و اسمعیل اختلاف
کثیر و من اسمعیل الی آدم متفق حل اکثره و فیہ خلف یسیر فی عدد الابیاء و فیہ
خلف ایضاً فی ضبط بعض الاسماء انتهى در توفانی در شرح سزا به لدیه بعد نقل بن عباس
گفته و من خطه نقلت و قدالزم فیها الاقتصار علی الاصح فلا یصح زعمه ان الخلاف
ضعیف جدال معتد به من لفافه بحدیثی بر عقلی و ابن عباس فرموده میان عدنان
اسمعیل سی پر راند که شناخته نمی شود و گویم از سه نفر هم زیاده و کم گفته اند و درود بن الزبیر بن العوام
گفته نیافتم کسی را که بشناسد بعد معد بن عدنان در توفانی گوید و هذا لا ینافی وجدان غیره من
بصرف ذلک و مردی مالک بن انس را از رسانیدن نسب خود تا آدم سوال کرد پس کرده داشت
آنرا گفته شد اگر تا اسمعیل برساند این را هم کرده گرفت و بر سبیل انکار فرمود و من احبده بلذک و یجوز
در رفع نسب دیگر انبیا و علیم السلام تا آدم از وی گرا هست مرویست قسطلانی گفته آنچه بامی رسد عرض
کردن از ارفوق عدنان است بنا بر تحلیط و تفسیر الفاظ و صورت اسما با قلت فائده استی ابو جعفر بن
حبیب بعد تاریخ خود از ابن عباس آورده که عدنان و معد و ربیع بن خزیمه و اسد بر ملت بر اسم
علیه السلام بودند پس ذکر ایشان جو نبیره نباید کرد و مروی الزبیر بن بکاء در صفوح
لا تسبق امضی و لا سابعه فافهمهما کانا مسلمین و ابن حریث انشایست نزدیک
ابن حبیب از مرسل سمیع بن سبیب در گفته عدنان اول کسی است که بعد اباس پوشانید یاد کرد

نوشانیده شد بلا قری گوید اول کسیکه کعبه را انطاع پوشانید مدنان ست و اسد اعلی و باجمه و در
صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت و هب بن منات بن زید بن کلاب بن مره بوده تولد شریف
و در که عالم فیل روز و شنبه دوم شهر ربیع الاول یا ششم یا دوازدهم بوده هفتدهم سال از سلطنت
کسری نو شیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از فرخ عیسی علیه السلام بر آسمان و نصد و هشتم
سال از سلطنت اسکندر روی و شش هزار و چهل و سوم سال از سبط آدم علیه السلام که آمدین
ذات فیحج الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آنه شیر واد بعد از آن ثوبه بقیقه الی الهب
بهشت ارضاع مشرف گشت و پسر ثوبه که شیر او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورد و سرخ نام
داشت بعد از آن حلیمه بنت ابی ذویب سدیّه آنحضرت را بسکن خود و بعد از آنکه طفل ارضاع شد
و چون مدت شیر که دو سال باشد تمام شد حلیمه او را پیش آنه آورد و بواسطه آنکه خیر و برکت
بسیار را آنحضرت مشاهده کرد و بدو از آنه درخواست کرد که چندگاه دیگر این طفل نزد باشد
و آنه ملتزم او را قبول داشت حلیمه باز او را بسکن خود برد و چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نعل هفت
و نعل و دو ماه رسید عبداله پدر آنحضرت در برابر او آمد و موضع میان که و در میانه وفات یافت و در
سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل و میکائیل صد ربار که رشتن نمودند و قلب او را بر آورد و چاک
کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطان بود بر او آوردند و چکمت و ایمان پر خسته
بجای خودش نهادند و بیچ دردی دالمی با آنحضرت نزدیک و تا بین کفین آنحضرت مهر نبوت
گذاشتند مائل بشانه پسر مقدس از سبب خرد که رنگ گن رنگ بدن و بر و سس خالهای چند
بود و انعم بایل رباعی پیام خدا نخست آدم آورد و انجام بشارت ابن مریم آورد و با جله
رسل نامه بی خاتم بود و احمد بر نامه و خاتم آورد و بعد از دیگر شق صد رواق شد سبکی
در ده سالگی دوم بهنگام نبوت در غار حرا سوم شب معراج و پنجم سالگی یا خاز سال ششم علیه
آنحضرت را که آورد و بد آنه آمد روی سپردیم آنحضرت شش ساله بود که آنه فوت کرد و بعد از
در کنار خویش پرورش می داد چون هشت سال و دو ماه و دو روز رسید عبدالمطلب در گذشت

و عم و ابوطالب که برادر عیسی بن عبدالمطلب بود مکلف تربیت گشت و چون بدو از ده سال و دو ماه
 و ده روز رسید همراه ابوطالب روانه شام شد چون بمقام بصری رسید بنحیر اراهب بسلامت
 نبوت آنحضرت را بشناخت و با ابوطالب گفت که او را همراهی که میبود انداخته اند راستی
 لاجرم ابوطالب او را بکعبه باز فرست و بار دیگر در بستان پنج سالگی با میره غلام خدیجه بقریب
 تجارت شام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت و دچند حاصل شد چون بیست
 پنج سالگی و دو ماه و ده روز رسید خدیجه را در نکاح آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل ساله بود
 و قبل بست و شصت ساله و دو و زده اوقیه همراه او اوقیه عبارت از چهل دریم است پس چهارم
 چهارصد و شصت دریم شد و پیش از وی پانزده سال آوازی می شنید کسی را نیدید و شصت
 سال رشتنایی مشاهده می کرد و بان شادمانی بود و چون ایام و سه نزدیک رسید خلوت
 و تنهایی را دوست گرفت و در غار که هرگاه سه کرده راه است از که خلوت می داشت و در ذکر
 قلبی مستغرق می بود آنگاه تابش صبح نبوت دیدن گرفت و بر بستر ختی و نیکی کمی گذشت
 بزبان ضحی می گفت السلام علیک یا ساسل الله و هر طرفه که نگاه می کرد مشکلی نمی یافت
 و هر خوابی که می دید صبح همچنان ظاهری گشت و در خلوت در رویا شش ماه بود و هرگاه بخیل
 سال و یک روز رسید روز و شنبه دوازدهم ربیع الاول و غار را جبرئیل بروی ظاهر گشت و
 بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمودن خواندن نی و انم پس جبرئیل آنحضرت را بکنار خود
 گرفت و چندان میفشرد که بی طاقت گشت پست بر پا کرد و گفت بخوان گفت من خواندن نید انم باز
 میفشرد تا سه بار میفشرد و بعد سوم را گفت اقرأ یا اسم ربك الذی خلق خلق الانسان
 من علق اقرأ و ربك الاکرم الذی علمه بالکلمه علامه الانسان ما لکم یعلم آنحضرت
 بخواند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جاسه بر آنحضرت انداختند تا آنکه
 ترس از وی بر طرف شد بعد تا سه سال و بی قطع گشت و آنحضرت عکین می ماند و جبرئیل
 تسلی میداد تا آنکه وی متابع شد و آنحضرت خلق را بشرت اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

گرفت و قوم مخصوص است او برخاستند و در سال نهم از هجرت آنحضرت را با بنو هاشم و بمطلب
 و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و
 بعد از آن آمدن به هجرت ماه و هجرت و یک روز عزم او ابوطالب و فاطمه و در سوم روز
 امیرت ابوطالب خدیجه درگذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پناه و یک سال
 و نه ماه رسید هجرت رمضان یا ربیع الاول در مکة حق سبحانه و تعالی او را بمرتبه معراج مخصوص
 ساخت آنحضرت را از میان ذرزم و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک
 را شش کردند و قلب مبارک بر آورده باب زمزم شستند و بایمان و حکمت پیکر کرده بکانش
 باز گذاشتند و بر بلاق سوار کرده بسجده و آنجا پیشگاه آنحضرت و است و
 فرض گشت چون به پناه دین سال رسید حکم الهی از مکة بسوی مدینه روز و شب هجرت
 هجرت فرمود و هم روز و شب و اهل مدینه شدند و سال در مدینه منوره اقامت کرد و درین مدت
 بست و پنج مرتبه با کافران غزوات فرمود از آنجمله در هجرت غزوه که بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی مصطلق
 و خیبر و تبوک باشد یا نفس نفیس خود مقلد کرد و سواهی بن غزوات پناه دفعه فوجا بطرف کاذان روانه کرد
 که آنرا بعثت و سرایا گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت یک تشریف برد و مناسک حج بر آورد
 و فاطمه شریف روز و شب و وقت چاشت دوم یار و از دهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا
 چهارشنبه مدفون گردید تاریخ وفات بر قول دوم از دهم ربیع الاول تنفق علیه اهل سنت است
 کلینی در کافی گفته قبض علیه السلام ثانی عشره لیلۃ مضمت من ربیع الاول بوم الاحد ثانی
 و هو ابن ثلاث و سنین سنۃ انتی میرزا گفته و لا یتعنض لروایة اخری است منزل آنحضرت
 که شروع آن بصباح بود و فارده یا چهارده روز گفته اند و اسیر المومنین علی و عباس و فضل و قثم و
 اسامه بن زید و شقران که هر دو ولای آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولی نیز در آنجا حاضر بود
 عقب طبری در خلاصه السیوف گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلثة اقباب
 بیض یحلیة لیس فیها قمیص لاهما متبل لفائف من غیة خیالة انتی بهجرت حضرت

ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل است که سه نفر از بی بی حضرت عا می باشند که افاضی اهل الدنیا
و تبرخا و شریف مسلمانان یک یک علی و بی امام و جماعت نماز گزار و نذر و در قبر آنحضرت علیه
و عباس و فضل و قثم و شقران و رآند و محمد شریف بر و است اصح شصت و سه سال بوده و جمعه
بست و یک زن را در کلج آورده اند و جمله بی بی زن را طلاق داده و پنج زن و حضور وی
صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد و فات آنحضرت باقی ماندند و ده آنکه و قصه
و آرم حبیب و ام سلمه و زینب بنت عمو و حیریه و صفیه و تیمونه و چهار سریه نگاهد است اول و بی قطیه
بنت شمعون که مقومش والی مصر و اسکندریه برسم به بیبا آنحضرت فرستاده بود و در عهد عمر بن خطاب
رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در یقیع غرقه مدفون گشته و دوم ریحان بنت
دیرین عمر و قیل بنت شمعون سوّم نیز کی جلیکه که از بسیاری آنحضرت بود و چهارم کنیه کی که زینب بنت
جحش با آنحضرت داده بود و اصح آنست که او را آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و
عبد الله و ابراهم و لقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه بودند
و اسلام را دریافته ایمان آورده و در هجرت کردند و او را آنحضرت جمله از حدیث کبری بود و مگر ابی ابراهیم
ار را بی قطیه متولد شده و محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیر خوارگی وفات یافتند
مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان که شادی نمودند که ما پسران داریم و
ذکر باب ایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران مرد و نام او محمد و خدا بدش تعالی
این آیه فرستاد المال والبنون لینه الحیوة الدنیا والباقیات الصلحیة خیر عند ربک
ثوابا و خیرا اصلاح و باقیات صاحبات دختران باصلاح باشند اللهم صل و سلم علی
محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهراء و ابوالانته الاقبا ربز بنده الشجرة العلیا التي اصلها ثابت فرعها فی السماء

سلاسل و مشرق الافار المهندس فی العیوب الا لهی تیه السیاح فی

الغيا في الجبر و تيمم قصير الهيولى المكلوبة و الى الولاية الناسوتيه اتمو خج الى
 و شخص الاطلاق المنطبع في مرايا الانفس و الافاق سما لا نبيا و المرسلين
 الشهداء و الصديقين جسرة الامانة الالهية مادة الغلو و الغير المتناهية
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدروا الشأن بسملة كتاب الوحي و فاتحه مصحف
 الشهو حيدر اجمام الاباح الكوار في معارك الاختراع السما المجلى امام المشارقا
 و المغارب اسد الله الغالب امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه و كرم
 وجهه انجذاب اولئك هدى و اهل بيت رسالت مست كينيت وى ابو الحسن و ابو تراب
 نقشب مرقضى بوده و سبج نام و را از ابواب خوشترنيا بر سر توكلى وى در كل معظمه درون خانه كعبه و
 جمعه سيزدهم حسب بود بدي سالى از عالم الفيل مادرش فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
 بود و او اول اشميه است كه هاشمى زاييد و خود را بنو را سلام زينت بخشيد و از كعبه بدين هجرت كرد
 آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم بر جنازه او شاد گزارد و از قميص مبارك خود كفن پوشانيد و در قبر
 وى در آمده اضطجاع فرمود و گفت اضطجعت فى قبرها لا تخفف عنها من ضغطة القبر
 و البسها لتلبس من ثياب الجنة اين حديث را ميرزا و همچنين بي تخرىج آورده وليست فى سند
 و يحيى عامرى در رياض مستطاب نوشته كه على مرتضى شست ساله بود كه ايمان آورد و ياد ده ساله با
 چهارده ساله يا شانزده ساله و صواب آنست كه از تقويت اسلام انجذاب اعراض بايد كرد و زير
 خمير مشيرش آلوده رنگ شر ككاسه نگريده و تقي را بخدايى نپرستيد و در زمان قطب قرين آنحضرت
 او را زير سايه عنايت خود گرفت و در كنار خویش پرورش داد تا آنكه وى صلى الله عليه و آله و سلم بشو
 شد و على بشرت ايمان و تصديق رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از سائر صحابه سبقت برد
 سبب بطلان و بخت الحافل در وقت الاحباب و ديگر كتب معتبره مرقوم است كه با اتفاق اهل علم او را يك
 ايمان آورد و غير يك كبرى است بعد از علي و زو و بر ابي در آخر جهان روز سلمان شد و خود وى گفته
 صليت مع النبى قبل الناس سبعة بعده زيد بن حارثه عتيق خود چيز بعده ابو بكر صديق صلى الله

ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی دشمنان نبی و حبشی آنجناب زیاده از آنست که در احاطه شمار
 و دائرة انحصار گنجایش تواند نمود احمد بن حنبل فرموده از هیچ یک صحابه که ارام آنقدر فضائل با
 نرسیده که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن مسیب گفته غیر وی کسی نبود که
 سلولی گوید و ابن عباس گفته آیت سبب یار و در قرآن در حق وی نازل شده با کمال آنجناب
 در وی آنچه نه شش و شصتین بر ستمند خلافت نشست و با سطلان با غیبه طایفه محارب را در اول
 جنگ جبل که با ام المؤمنین عاتشه صدیقہ رضی الله عنہا در نصف جمادی الآخره سنه سی و شصتین
 در بصره واقع شد باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناگشتین خوانند زیرا که از سرایت
 و ناکث محمد شگفته را گویند و دم رب صفین که با معاویه رضی الله عنه و اتباع وی واقع یافت
 و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جو رکند و از جاده عدل انحراف نماید و این جنگ از
 غره دی آنچه نه ست و شصتین تا مدت یک صد و ده روز شادی گشته و درین مدت هفتاد و
 دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی است قریب فرات سوم حرث نهر و آن که با فتره و غایب در
 منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و شصتین دست بهم داد و آن جامه را راتین نامند و حدیث آمده
 چنانچه حقیر من امتی میر قنن من الدین مروق السهم من الرمیة یقنلهم علی بن ابی
 طالب اسوجه الطبرانی و حقیرین جروب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما بهر سبب
 اهل ایمان ناجی هستند زیرا که بنای این جنگ بر حرص دنیا بودند بر مخالفت دین جز اهل خراج که
 کلاب نارند و دهم شهر رمضان شب جمعه مستعار بعین ابن علم شسته در مسجد کوفه شمشیر بر
 فرق مبارک زد و دست و کیم شمرند که شرب شنبه بر ریاض رضوان فرامید و مسنین و عباده بر آن
 غسل دادند و محمد بن الحنفیه آب سیر بخت کفن آنجناب برد و تو کفن نبوی بود و نقیص داشت و
 نه دستار بهین سه لافه و جامه بود و در نجف مدفون ساختند اما موضع قبر متعین نیست عمرو بن ابی
 راج شصت و سیال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه و در عمده الطالب بنی سبک الی طالب
 گفته که اولاد از حسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده و نیزه پسر و پسر و دختر و عقب از پسر پسرانی

حسن و حسین و محمد بن خنیه و عباس اطاعت و عمر اطاعت -

سیدة نساء العالمین ام الائمه الطاهرین کجوهرة القدرین فی تعیین الایام صوة النفس

الکلیة هیهن لی العالم العظيمة مطلع الانوار العلویة عرفت الاسلام الفاطمية
نموة شجرة الیقین المعروفة بالقدس الملبین المعلوم بالفضل المجهول قرة عین
النبی و بضعة الرسول فاطمة البتول رضی الله عنهما کفیت اوام محمد ست والقاب او
سار که وطاهره و زاکیه و احسبه و تنبیه و قول و حق آنست که به لقب و وصف که او را یا کنشد
بجای خود باشد احادیث فصائل و مناقب او در دواوین اسلام از کتب سنت و سیر مضبوط
و کلامت وی در سال سی و پنجم از واقعه فیل پیش از نبوت و بقولی در سال چهل و یکم واقع شد
و بقول صحیح فردوزین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی و شهر رمضان
سال دوم از هجرت بعد مر اجبت از پدر او را خواست قال له الحافظ المصطفی و غیره و احمد بن محمد بن عبد الله
طبری در ذخائر العقبین گفته در ماه صفر بود و در اصحاب گفته در او اهل محرم بود و در خمیس نوشته در جریب
بود علی الاصح و قيل فی رمضان و بنا و رماه و یحیی اتفاق افتاد و ابو عمر گفته بعد و قعه بدر بود در
شوال شش ثلاث اتفاقا و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم بماتش بود و در بنا بعد از شصت نیم ماه از تزویج بود و در ان وقت فاطمه پانزده ساله پنج ماهه
یا شش نیم ماهه یا سیده ساله بود و آنچه در تاریخ ولادت و تزویج ذکر کرده اند می خواهم که حسین و یحیی
بست ساله باشند یا چهارده ساله و علی بیست و چهار ساله یک نیم ماهه بود و هو الراجح علی قول ابن
احسن و سبکی و خطیب و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نهشته بودم که آنمار و حی در بفره مبارک ظاهر شد چون و حی غلی گشت فرمود ای انس هیچ
دانی که جبرئیل برای من از نزد رب بعثش چه پیغام آورد گفت خدا او رسول نیک تر و انند فرمود
ان الله امرنی ان ازوج فاطمة بعلی سینت فرزند بناته خدا شد و بابت رسول کند شده

حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت الشافعی آورده که مهر فاطمه زهرا چهارصد شتال فضه بود و امام احمد بروایت علی آورده که چهار فاطمه گیتی و بالینے از چرم که میان دوی از پوست خرت خرمای پر بوده و سنگ آسیا و شکلی و دروسوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا کرد و گفت اللهم بارک فیهما و علیهما و لهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شعلکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کنسیرا طیباً و در روایتی اللهم ان اعبد هاکما و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ما ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریة فی صلب علی بن ابی طالب اخراجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و صحبت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی من اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آمده کان یغضب الغضب فاطمة و یرضی لرضاها و عائشة صدیقہ فرموده ما رأیت احدا کان أشبه سمیاً و هلاً یا و لا و فی لفظ حدیث او کلاماً بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیها قام الیهما فأنفذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فأنفذ بیدها فقبلته و اجلسته فی مجلسها اخراجه ابن داود و از ثوبان مولای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بفرستے آخر کسے را که و داعی کرد فاطمه زهرا بودی و چون در حجت فرمودی اول کسے را که از اهل بیت ملاقات کردی وی بود که آنگاه بکمره ازوان خود تشریف می برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه بطا و ضبط در موابسب لدریبه و شرح وی از زرقانی مذکورست تفصیل باجرا از آنجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل فاطمة علی عائشة قال صاحب بحجة المآفل مذهب المحققین ان خدیجة افضل من عائشة و فاطمة افضل من الجميع سید عبد الجلیل بکار می گفته سیرت دی کسی گفت عائشة و فضل بد بتر از نبوت سید البشر است بد مصرعی در جواب خودم بد رشته دیگر را بطور درست

گویم فضائل عاقله هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عاقله اگر برنگنان
 باشد در زمره ازواج مطهرات خواهد بود و در جماعه بناست طاهرات سیر از آدم این مسئله را در
 شد السعادات بتقریری تنگنه نوشته هر که خواهد آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بپایه اما
 ترضین انک سیدة نساء العالمین قالت یا ابی ای مریر قال تلک سیدة نساء
 عالمها استخبره ابن عبد البر و الطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است که مریم
 علیها السلام نبیه بود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبوده است و علی ای حال
 فاطمه زهرا افضل نساء دنیا است حتی مریم ام عیسی علیهما السلام کما اختاره المقرئ
 و الزرکشی و الخضری و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح المغایة و شرح جمع البحار
 لادلیة و اضحیة و اخبار صادقة و ردت فی ذلک وفات فاطمه شب ششم شرمضان
 واقع شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قول اصح پیشش ماه و آنحضرت بوی فرمود
 انک اول اهل بیتی لحدی فاتی الله و اصبی و لا زوفات آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم تا آخر ایام بیات خود گاهی میخندید هم شریفش است و پشت سال بوده و بموجبیت
 او علی رضی الله عنه و اسانت عیس غسل دادند و حسین آب می بردند و می میخندند و در بیع وقت
 شب مرقون گشت و زار بروی علی و بقولی جناس گزارد و علی و عباس فوصل در قبر و سه
 در آمدند و جناب مرقنی در مرثیه او این دو بیت انشا کرد شعره لکل اجتماع من
 خلیلین فسرقة و کل الذی دوی الفراق قلیل و ان افتقادی
 فاطمات بعد احمد و دلیل علی ان لاید و مرخلیل و از زهرا علیها السلام
 دو پسر رسد و دختر متولد شده حسن و حسین و زقیه و زینب و ام کلثوم و در سبل الهدی
 محسن بسین شد و معلوم افزوده وی و زقیه در صفر سن وفات یافتند آزاد گفته
 نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند حل ماقط شده بود و نسی نقل فاطمه زهرا نیست مگر
 الحسنین رضی الله عنهم اجمعین -

امام اثنی عشرین علیه السلام و روح جسد الامام شمس فلک الشیامه مضمون کتاب

الابداع حکم تعصیت الاختراع ^{سبحانه} فی الوجود انسان حین الشهود مطلع
 نور الایمان کاشف سطور العرفان الحجة الفاطمة والنبوة الامعة بتجربة طلب
 القد سینه البذل الطیب القد و سینه انزل الغیب و ابد الشهادة السلاله
 فی سائر العبادات موضح سائر المراسل حاوی کلیات الاصول حافظ الدین و عبده
 العلم معدن الفضائل و باب السلم ابو عبد الله المحسن رضی الله عنه و ابی البرکات
 و لقب سید و شهید باشد و ولادت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد و در روز شنبه پنجم
 شعبان سنه اربع از هجرت مرتحل وی شش ماه بوده و بیچ فرزندان شش ماهه بود و دنیا را به گمر
 این امام کریم بن الکریم و یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امام حسن و علوق فاطمه با امام
 حسین پنجاه روز بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در احسن نام کرده و در باب کمال ذریه گفته
 و لما ولد اخذته النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی حجره و اذنه فی اذنه الیهی و اقام
 فی اذنه الیسری و فعل به کما فعل باخیه الحسن و قد مر وی عنده صلی الله علیه و
 آله و سلم قال حسین منی و انا من حسین احب الله من احب المحسن اثنی عشرین
 از سینه تا پای شهابت تمام باخیر الامام نوشته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق و چنان
 را جمالی بود که اگر در تاریکی می نشست از بیاض حسین و لعان دشمنان نور آگین و چنان راه
 میرفتند مناقب و آثار و چنان خارج از دایره حساب است بشاد و وی علیه السلام دهم مجسم
 روز جمعه سنه احدی و شصتین بوده و عمر شریف پنجاه و هفت سال و پنج ماه و در رساله زبیر گفته و
 رضی الله عنه چهار یا پنج زن داشت یکی شهر بانو و دم لیلی دختر ابی مرده بن عروه بن مسعود ثقفی
 و مادر لیلی میونه دختر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب دختر ام القیس از بنی عدی چنانچه امام
 ام احق و دختر طلح بن عبد الله بنی قحطم قضاة سنه ابن خشاب گفته آنحضرت را شش پسر بود و

سه دفتر علی اکبر که با پدر بزرگوار شهادت شد و علی اوسط لقب برین العابدین و علی اصغر و محمد و عبد الله
 و این هر دو با پدر شهادت یافتند و جعفر که در حیات پدر درگذشت و زینب و سکینه و فاطمه و
 حافظ عبد العزیز جنازی گفته و او را آنجناب شش بود و چهار ذکوره و دو انثا علی اکبر با پدر
 رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و شیخ مفید امامیه هم اولاد و
 همین شش تن گفته و خود آن در رساله زیدیه است و گفته علی اصغر زینب لیلی و عبد الله زینب
 رباب و جعفر زینب قضا عه بود و فاطمه از زینب شهر باقو و زینب حسن بن امام حسن رفت و عبد الله
 محض حسن شکت و ابراهیم زاید و سکینه از زینب ام احمد بود و قیل از زینب رباب و مرفن ام احمد
 و شش سست و نسا همین حصر کرده اند عقب او را زین العابدین ابن خلکان گفته و ولید بن الحسین
 عقب الا من ولد زین العابدین استی و نزد بعض عقب از فاطمه هم مانده و الله اعلم خواجه
 محمد با رسا و فضل الخطاب نوشته که روز طفلی باقی ماند از اولاد و سه مرکزین العابدین پس
 حق تعالی از صلب وی آفند کرده است از اهل بیت نبوت بیرون آورد و در شرق و در غرب
 منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه و هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و بنا شد و از یزید و اخلاص
 یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند و امش افروز داد تعالی راست ترین گویندگان است
 به حبیب خود که فرمود ان شاء الله هو الا بتراستی ابن الاثیر جزیری در کتاب النهایه در حدیث
 علی رضی الله عنه و الله بی دمعاً و یة انه ما بقی من بنی هاشم نالیم ضربه او داده الضربه
 بالقریبات النار و هذا ایقال عند المبالغة فی الهلاك لان الکبیر والصغیر یفجیان
 النار و از اینجا معنی عبارت فصل الخطاب لا یبقی من یزید و اخلافه دیار بل نالیم نار و طبع
 گردید و تمثیل عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میا ساخته بودند بر سر پیغمبر غیرت آگهی پاک
 آمانداد و لا یصحی المکول السیء الا باهلله و عاص بن وائل بر فوت طاهر پیر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم آنحضرت را از بزرگفته بود و عرب هر کرا پسر نباشد از بزرگترین حق تعالی براس تسلیه
 فرمود و سه صلی الله علیه و آله و سلم سوره که خوش فرود آورد مراد بگویند که بر وزن فعل از کثرت براس

لعل الله
 ان یرحمه

بما لا يدعيه غير بسيا روف و زنان بيشار اندر فرمود و دشمن تو دم بریده و منقطع از خیر و علی سلمی بی ویرست
 و ترا دریت بسیار و حسن صیت تا يوم القرار باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت
 بتطهیر این فرستاده و آیه تطهیر فرستاده اگر چه اهل بیت سکنی که عبارت از ازواج و مطهرات
 هم در آن داخل باشند زیرا که دخول ایشان بضرر مقصود نیست و سیوطی احوالیت فضائل آل رسول
 را و احوال بیت بفضائل اهل البیت فراهم نموده و آنحضرت گفته سبب و سبب صهر من منقطع نشود
 روز قیامت و فرموده و لكل بنی اب عصبة یلقون الیهما الاولاد فاطمة فانا الیهم و
 عصبتهم و هم عشیرتی مطلقا من طینی الحدیث اسخجه ابن حساگر عن حمی و نزد
 طبرانی از ابن عمر مرده مرفوعا کل بنی انشی فان عصبتهم لا یمهم ما خلا ولد فاطمة فانی
 انا عصبتهم و انا ابوهم و بعض طرق این حدیث بقوی بعضی است و صاحب تفسیر گفته
 من خصا الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اولاد بنات یلسبون الیه و اولاد بنات
 غیره لا یلسبون الی جد هم فی الکفاءة و خیرها و در صواعق مرقمة نوشته که هارون رشید از
 موسی کاظم پرسید که شما غرور از بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه قسمی گوئید حال آنکه ابی
 علی بن ابی طالب سبب سببی است این آیت کریمه بخواند من ذریته داود و سلیمان و ایوب
 و یوسف و موسی و هارون و کلنک بنحوی المحسنین و ذکر یاسا و یحیی و عیسی علی الباس
 کل من الصالحین و فرمود موسی بر ربه و انتمی قال الرازی فی تفسیره تحت هذه الآية
 الآية تدل علی ان الحسن و الحسین من ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لان الله تعالی جعل عیسی من ذریة ابراهیم مع انه لا ینسب الی ابراهیم الا بالامر
 فکلنک الحسن و الحسین من ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان انساب الیه
 صلی الله علیه و آله و سلم بالامر فوجب انی هما من ذریته و یقال ان اباهما جعفر الباقی
 استدل بهذه الآية عند الحاج بن یوسف و مراد بآیه سبب همین اهل بیت اندر کثرت
 زیرا که بزنده ابناء نا و ابناء کهر و نساء نا و نساء کهر و انفسنا و انفسکم گفته لایل

اثنی عشر من هذا اهل فضل اصحاب السماء وهم على وفاطمة والحسان انتهى در
 شجر طایفه گفته فعمل الله المراد ون من الابه وان اولاد فاطمة وذریههم یسمون
 ابناء کاه و بنسبتون نسبت به صحیفه نافعته فی الدنیا والاخرة وینید که ما فی صحیفه البخاری
 فی الحسن السبطان اثنی عشر هذا سید و وراثت آ مره الحسن والحسین سیدان شبا
 اهل الجنة و وراثت گفته و اولاد هم سادات المسلمین ولا ینبغي لاحد ف
 رمانان یقول لغير اولاد همایا سیدان لذل لان فیہ قذف یعی که گویم لقب سیادت
 برای چنین و ذریه ایشان ما غرض از احادیث مذکوره و دیگر اخبار صحیح است ظہرانی در کثیر از
 انس آورده که گفت آنحضرت اورایا انس احد علی سید العرب یعنی علیا علیه السلام و می
 گفته که رسول خدا علی را سید المسلمین خوانده و فاطمه را سیده نسا و اهل بیت گفته و در روایت ابن
 آره الا نضیدان تکون سیده نساه الملق منین اخ جده فی کنز العمال باجملة سیادت
 اهل بیت رسالت و عظم نفع انتساب بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص اخبار و
 اثنا عشر صحیفه و درین باب کتب ضخیمه تألیف یافته متناجوا هر العقیدین السید علی السهوی و احادیث
 دیگر که در حدیث اهل بیت خبیث خدا و اتقا و طاعت و قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 روز قیامت بتقوی و ارادت منافی این روایات نیست زیرا که این خطاب بر عایت
 مقام تجویف و جنت بعمل و حرص بر انکلا ایشان اول مردم در تقوی و طهارت و حفظ باشند واقع
 شده و در ان اشارت است بسوی ادخال نوعی از طاعت بر ایشان و در هایت السائل الی
 ادو السائل کلای متعلق باین باب در پیرایه سوال و جواب ذکر کرده ایم فرامجه و تقدیر ما دشتین
 در جواب اهل بیت و اور کتاب حج اگر اسنی اثنا القیامه نوشته ایم فلیعمل حلبه و بالله النعمی

امام المسلمین و آدم الاله الطیرین اتوحد باله العیلا المتوسد بالشهو و الرضا مکر و اقر

الوحی و سر الواجد و الموحی و تنخص العرب فان عبد الاعیان احدیة الجمع النجی

بوده و اورا نامهاست اروی و سمانه نام البین و شقرا النوبیه و مادر امام محمد تقی
 ام ولد بود نام و سه خیزران است و قیل بریحانه و قیل کانت من اهل ماریة قطیفة
 و در کنز الاخبار گفته یقال لها اسکینة النبیة و قیل المیریه و مادر امام علی نقی نام ولد
 بوده سمانه مغربیة نام و مادر حسن جگر می ام ولد بوده نام وی سوسن است و قیل خیر ذلک و
 علی نقی او را صد شیخ نام کرده بود و مادر محمد مدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود و صیقل نام و
 قیل سوسن و قیل رحیم و قیل غیر ذلک و هرگاه این امهات اولاد از دارالکفر به بند اسلام
 در آمدند و مظهر خاندان رسالت و امامت شدند و الله اعلم حیث یجعل رسالت یس تزکیة امام مکارم
 زین العابدین علیه السلام از یک مادر و از جناب دختر محوسل باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از
 نشاء و نوشیران بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیل مالی حسب بود و بعضی احادیث آمده
 حلیکم بالسلامی فان هن مبارکات الاله حاکم اخوجه الطهرانی فی الاوسط عن ابی
 الدرداء و در روایت حقیقی آمده فان هن الحب الاولاد امام احمد و ابوعلی از عبد الله بن
 عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فان اباهن یکم الامم و هو القیامة سیوطی در
 کتاب الدراری فی ابنا و السری آورده که هشام بن عبد الملک مروانی زید بن علی را گفت
 بن رسیده که تو را و خلافت داری حالانکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سریه بود و احمی برادر وی ابن اکرمه انا حمی تعالی از صلب
 اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم ساپید کرده و از صلب احمی تفرده و خنازیر بیرون آورده
 است یعنی بعضی اولاد او بصورت بوزنه و خوک رخ شده بودند و حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب
 بآب است نه بامهات و در صحت شرافت جلالت تصرف شرعی معتبر نیست نه سیادت نسب مادران
 و نه النسب در فحاح و تصرف غیر مباح باشند و در نکاح و تصرف مباح و حتی بت آنست که همه
 بن آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و تریب بمصطفی آنست ذات در تقوس و
 طهارت است و حریمت و عجمیت نسب و سبب و صهر را دامن فیه هیچ دخل نیست و بگمان بزرگ

ساء بسواء الا ما خص به ال الرسول صلى الله عليه واله وسلم من الاستحسان والاعتناء
 التي بينها في هذا ايتا السائل ولنعم ما قيل سبت اعتبار شرف آدميان محسبتا
 به تحقيق نسب آدم وخواكافي ست بد آري نكح طيب وطلاهرست وسامح وسافذاز بركات
 طهارست محروم بلكه عامر قنبر بانود سرکه کر بلا نبود پیش ازان وفات کرد ودفنش در طران کوه
 سمران ست و باجمل جلایل صفات وحقا علم سات زمین العابدین ازان برترست که بزبان علم
 و عنوان رقم احصای ایشان کرد آسمیه گویند شهادت و سه بزره بوده باشاره ولید بن عبد الملك بن
 مروان و یحیی فی سبائك الذهب و تاریخ الخلفاء و این حادثه در روز شنبه و از دهم محرم و بر و سبت
 بنیز دهم محرم سنه خمس و تسعين و قبل اربع و تسعين اتفاق افتاده و الله تعالى رحمة واسعة برین
 بکار گفته مجری بدم الطف سبت و سه سال بود و واقعه ای گفته قول علی بن حسین و در سنه ثلث و
 ثلثین بوده پس عمر او در و طف سبت و شریست سال باشد و قاتلش در سنه اربع و تسعين بموضع
 و هفت سال بوده و در قیج و در قبر کیش امام حسن علیه السلام دفن گردیده سپرده شد و
 بعده در همان قبر امام محمد باقر پسر امام جعفر صادق مدفون گشته و الله در آن قبرها آکرمه و
 اشرفه و اعلى قدره و عند الله تعالى ابن محمد کان گفته هواحد الاثمة الاثنی عشر و من
 سادات التابعین قال الزهری ما رأیت قرشیاً افضل منه و امه سلافة بنت
 یزید جود اخو ملوک فارس و هی عمه ام یزید بن الولید الاموی المهر و فانی نقص
 و حکای ابن قتیبة فی کتاب المعارف ان امرزین العابدین زوجه بعد ابیه یزید بن
 ابیه و اعتق جاریقه و تزوجه اکتب الیه عبد الملك بن مروان یعیی به بالکتاب
 الیه زین العابدین لقد کان لکرم فی رسول الله اسوة حسنة و قد اعتق رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم صفیة بنت جیحی بن اخطب و تزوجه ا و اعتق زید بن حارثة
 و زوجه بنت عمته زینب بنت جحش و فضائله و مناقبه اکثر من ان تحصی انتی و انما
 سقیمین زین العابدین بخشش بودند امام محمد باقر و عبدالله باهر و ایشان از طبق فاطمیت امامت

بودند و عمر اشرف و زبیر شهید و مادر این هر دو و حضرت عثمان بن عفیفه نقیست حسین اصغر و مادرش
 ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در رساله زبیری گفته وی ضعیف اندیشه یا نزد پیسر
 داشت تا زبیرت بر عقرب نماده حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر
 و داؤد و وائینا لا ولد در گذشتند و نسب سادات واسطی بگرامی و بارهر و بعضی جا با سبک دیگر
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز واسطی الاصل اند بر زبیر شهیدی پیوند و نسب سادات
 بخاری قنوج و نایب و ملتان و بعضی سادات حوالی عظیم آباد و احمد آباد گجرات و خورجه و شکار پور
 با نام زین العابدین می رسد و تحریر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی است مناقب و فضائل
 زین العابدین و اخلاص ایشان که اسلاف این بنده اند زانرا از آن است که در حوصله استیفاء
 دایره استقصا نمجد در بخاری ترجمه هر واحد از ابای خود جز سه از کل و بوی ائمه شریف می نماید
 و برتر تسمیه اصلا بذكر هر کس از سادات اجداد علی می فرسید و لعل ذلک لا یجخل
 عن فائده نامة لا خلافا و لیس شاء الله سبحانه و تعالی من المؤمنین المسلمین

الامام باقر العلوم شخص العلم و المعلوم ناطقة الوجود و نعمة الموجد و نشر غمام

اجام المعارف و المتکشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی الجاری النور البسیط
 علی الدار و حقیقة الحقائق الظهوریة و حقیقة الدقائق النوریة الغالیة الجاری
 فی البلیغ الغامرة المحیط علمه بالزبد الغامرة الذی العظیم و الصراط المستقیم لکنند
 لکل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکنی بابو جعفر ابن حکم کان
 گفته و کان عالماً سیداً کبیراً و انما فیل لهما الباقی لا ینبقر فی العلم ای قی سماع التبع
 القیاس و فیہ یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لا ھل التقی و سفیر من لبی علی
 الا کجلی و مولاد و درمید روز شنبه ثالث صفر سنه سبع و خمین بود و عمر او روز قتل جد وی
 حسین علیه السلام سه سال بود و مادرش ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است

وربما لك لآلئ سبغتته وكان معتدل القامة اسم اللون ولم يظهر من اولاد الحسين
 من علم الدين والسيدين وعلم السيد وفنون الاولاد بما ظهر منه انتهى
 توفي في شهر ربيع الاول سنة ثلاث عشرة ومائة وقيل في الثالث والعشرين
 من صفر سنة اربع عشرة وقيل سبع عشرة وقيل ثمان عشرة بالحكمة ونقل
 الى المدينة ودفن بالبقيع في القبر الذي فيه ابوه وعمه الحسين بن علي
 في القبة التي فيها قبر العباس كان في وفیات الايمان وله من العمر ثمانية و
 خمسون سنة قيل مات بالسم في زمن ابراهيم بن الوليد بن عيسى وروى في شهر
 جفر صادق وعبد الله وادراين ورواه است وادراين وادراين وادراين وادراين
 عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله عنهما وروى عبد الله وادراين وادراين وادراين
 من غير است وادراين وادراين وادراين وادراين وادراين وادراين وادراين
 پر عزه نام داشت وخرود را يك دختر بود فاطمة نام كه مادر عمر بن يحيى بن حسين بن زيشيد باشد
 محمد باقر در محرر ذكر بلاجهار سال عمر داشت وبنافيه كتب ولا يسعها مثل هذا الموضع

الامام ابن الامام اسناد العالم وسند الوجود وفتح العروج وتنتي الصدوق البحر المواجه

الانلى السراج الوهاج الابدى ناقد خرائن المعارف والعلوم لتحديد العقول و
 نهاية الفهم مرعاه تعليم الاسماء دليل طرف السماء المكون الجامع الحقيقي
 السودة الوثقى التدقيقى برزخ البرازخ وجامع الاضداد النور الانوارى والاهلية
 والارشاد جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي عليهم السلام نقل عنه من
 العلوم ما لا ينقل عن غيره وكان اما في الحديث والسنة وكان من سادات
 اهل البيت ولقب بالصادق لصدقته في مقالته ابن فكان كفته فضله الشهير
 من ان يترك له كلام في صنعة الكيمياء والوجوه والقال وكان تلميذه ابو جعفر

حاجد بن حیان الصبی فی الطرطوسی قد الف کتابا یشتغل علی الف ورقة یقتضی من
 رسائل جعفر الصادق و هی خمس مائة رسالة و كانت ولادته سنة
 ثمانین للهجرة و هی سنة سیل الحجاز و قیل بل ولد یوم الثلاثاء قبل
 طلوع الشمس ثمانین شهر رمضان سنة ثلث و ثمانین و توفی فی شوال سنة
 ثمان و اربعین و مائة بالمدینة و دفن بالقیع فی قبر فیه ابوه یومحمد الباقر
 و جداه علی بن العابدین و عمر جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
 قاله من قبر ما اکرمه و اشرفه و امه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و حکى کشف جم فی کتاب المصائید و المطاردان
 جعفر سأل اباه حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی محی مکسر یا حنیفة غلطی
 فقال یا ابن رسول الله ما احلم ما فیه فقال له انت تنداهى و لا تعلم ان الظبی
 لا ینکح له ربکیته و هو ثقی ابدل کرم البزیمه نمان بن ثابت کوفی امام ائمة ضعیفی ناکر
 جعفر بود شافعی شاگرد امام محمد شیبانی ست و احمد بن جنبل شاگرد شافعی و امام محمد شاگرد الکسین
 انس صاحب موطاست پس گوید هر چهار امام از سبب اهل سنت و جماعت در علوم شرعی مستفید از
 اهل بیت رسالت اند و از اینجا سقوط طعن شیعه و اما سیه که اهل سنت را منحرف از اهل بیت گویند
 که شیعی ظاهر شد و سداح و در سبب گفت و کان رضی الله عنه یقول لا یتیم الحق
 الا بثلاث تعجیل و ساند و تصنیف و مناقبه کثیره شهیدة توفی و له من العمر
 ثمانیة و ستون سنة و قیل انه مات مسموما فی زمن المنصور بانتهی در رساله
 زید یگفته ادرام فروه اسما دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بود و اما در قاصد خواهر شمره را تو جعفر صادق را
 دوزخ بود کی فاطمه دختر حسین اثرم بن امام حسن از طین روی اسمعیل متولد شده جمیع بین خود را
 اولاد بین اسمعیل گویند و لیکن جمعی از خلفا صدیق و مورخین درین نسب طعن کرده اند و بعضی
 تصحیح نموده و در سبب گفت که هذا النسب قد طعن فیه طاعن من النساء و قد فح فیه

له ای
 «تجوزی»

جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان لهم ملك ببلاد المغرب
ثم مصر والشام وافر يقية وغيرها انتهى گویم قوم پوره گجرات وایه ایشان که مذہب
اسمیلید و از مرز بقایای این طائفه هستند لیکن امروز یکی بدست ایشان نمیت در رساله دیدیم
گفته اولاد جعفر صادق بنزد پسر و چهار دختر بود و عبدالمد و حسن و محمد اکبر و محمد اصغر و عباس و عبید المد و حسن
و عیسی و ازین پسر عقیب بنامد موسی کاظم و اسمعیل و محمد و یحیی و عقیب بنامون و آحق و موثق و علی
و بعض و بعض نام قریه است و در حوالی مرثیه که علی انجاسا کن بود و عمر و از یافت حسن عسکری را
در یافت انتهى و باجمه مناقب جعفر بسیار است و کتاب جعفر و جاسه منسوب باوست حال بین
کتاب در تاج ابن خلدون شرح مذکور است و باجم در لفظه العجلان نوشته ایم

الهام بن الهم شجرة الطور وآية النور والستورين الامامة آية الشرف والكرامة

تقو مصباح الاسرار و جلاء زجاجة الانشباح اكسير فلذات العرفاء معيار
نقد الكرماء ممكنة العلمیة بحی الاقلاق المصطفیة ابوالامامة الکلام
موسی کاظم علیه السلام بن جعفر الصادق رضی الله عنه و در سابق الاسباب گفته
هو الامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیلته و یصور نفاسة کینته ابوالحسن
و کان اسمها اللون و كانت له کرامات ظاهرة لا یسع مثل هذا الموضع ذکرها
رشید خلیفه عباسی را در گفت که شما خود را چه قسم اقرب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید
گفت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخانه شما کند اجابت نمائید یا نه رشید گفت بجا
باین خطبه و نسبت فقر عرب و حکم کنم موسی گفت آنحضرت خطبه بخانه ما کند و نه ما دختران خود را
بوی تو نهم داد زیرا که وی پدر ما است و نیز بر حرم شما داخل نشود و بر حرم ما می تواند آمد پس
اقرب هستیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شماستة ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشت
قال الخطیب فی تأیید یحیی بن خالد و کان موسی یدعی العبد الصالح من عباده و

سر سريات الوجود ظل الله المجدود المتطبع في مرآت العرفان المنقطع من
 رخايف الأكوان غواص بحر القدر يتجسط الفضل والكرم يتجامل سر لرسول
 محمد من الأرواح والعقول غاية الظهور والإيجاد أبو جعفر محمد الجواد بن
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن فلان كنيته قد مر إلى بغداد فافدا
 على المعتصم ومعه امرأته أم الفضل بنت المأمون فمضى في بها وحملت امرأته إلى قصر
 عمها المعتصم فحملت مع الحور وكان بروي مسند عن أبيه إلى علي بن أبي طالب
 رضي الله عنه أنه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى أبي يعقوب قال
 لي وهو يوصيني يا علي ما أخاب من استخيار ولا نذر من استنثار يا علي عليك
 بالدرجة فإن الأرض تظفر بالليل ما لا تظفر بالنهار يا علي غدا باسم الله
 فإن الله بأرض لا مقي في بكورها وكان يقول من استفاد أخا في الله فقد استفاد
 بيتا في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن مندوب
 صهر يزور هل لك إن ادخلك على محمد بن علي الرضا فقلت نعم فدخلت عليه
 فسلمنا وجلستنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن فاطمة
 أحصنت فرجها فمهر الله ذريتها على النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين
 رضي الله عنهما وآله حكايات وأخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء خامس
 شهر رمضان وقيل منتصفه سنة خمس وتسعين ومائة ووق في يوم الثلاثاء
 خمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين
 ببغداد وقد فن عند جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم أجمعين في مقام أساء
 وصلى عليه الوافي بن المعتصم انتهى كلامه در بابك نقته إمام ولد وكتبه
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه المأمون ابنته أم الفضل وسببه إلى المأمون
 الموقوفة وق في بغداد كان المعتصم استقدمه مع زوجته أم الفضل أنفته

و در رساله زیر گفته محمد بن علی رضا لقب بفتی مایه دانش نیران و قیل سکینه نویسه بود از قبیله اباریه
قبیله مقتدر عباسی او را بزرگداشت و در بغداد بر وضه جد و موسی کاظم مدفون گردید و وزن
داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم و دختر از اولاد عمار بن یاسر و سه پسر و دو دختر داشت
علی فتی و موسی مرقع و یحیی عقیل و از همین دو پسر علی و موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات
رضوی پنهانی می شود به موسی مرقع است

الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب السلم صل

المعارف و منبت العلماء الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع بحجة
الکونین و محجة الدارین مفتاح خزائن الوجود حفاظ مکامن الشهود طیار
فضاء الصدق و الصفا ابوالحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا
علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتوکل و قبل ان فی منزله سلاحاً و کتباً و غیرها
من شیعته و او همسره انه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعده من الانزال
لیلا فجمها علیه منزله علی غفلة فوجدوا وحده فی بیت مغلق و علیه من روعة
من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقبل القبلة یترکها یأت من الترات
فی الوجود و الی عید یسینه و بین الارض بساط الال و الرمل و الحصى فآخذ علی
الصورة التي وجد علیها و حمل الی المتوکل فی جوف اللیل فمثل بین یدیه
و المتوکل یتعلل الشراب و فی یدیه کاس فلما رآه اعظمه و اجلسه الی جانبه و
لم یکن فی منزله شیء مما قبل عنده و لا حجة یتعلل علیه بها فآذله المتوکل الکاس
الذی فی یدیه فقال یا امیر المؤمنین ما خامر لحي و دمی قط فاعفنی و عفا عفا
و قال انشدنی شعراً استحسنه فقال انی لقلیل الروایة للشعر قال لا بد ان تلشدنی
شیئاً فتلا هذه الآية کما ترککم من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و فطعنه

كانوا فيها فالكهين كذالك واورثناها قوما آخرين ثم اشد له نظم يساق اهل
 قتل الاجيال القوسهم و غلب الرجال فما اغلظهم القتل واستنزول بعد عن
 معاقبتهم فاودعوا حفرة يا بئس ما نزلوا ناداهم صاخر من بعد ما قبرا
 ابن الاسرة والتيجان والحلل و ابن الوحي التي كانت منعمة من دونها
 تضرب الاستار والكلل و فافضح القبر عنهم حين ساء لهم و تلك الوحي عليها
 الدود يقتتل و قد طال ما اكلوا دهرها وما شربوا و فاصبحي بعد طول الاكل
 قد اكلوا و قال فاشفق منه من حضو علي وطن ان ياد رة تبدد اليه فبكى
 المتوكل بكاء كثيرا حتى بليت دموعه الحبيته وبكى من حضو ثم اصر برفع الشراب
 ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها
 اليه ورد الى منزله مكرما وكانت ولايته يوم الاحد ثالث عشر رجب و
 قيل يوم مرفوعة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين وكما كثرت السعاية في
 حقه عند المتوكل احضروا من المدينة وكان مولده بها واقرا بغير من رأى وهي
 تدعى بالعسكر لان المعتصم بناها انتقل اليها بعسكرة فليلها العسكر ولها
 قيل لا بن الحسن المذكي بالعسكري لانه منسب اليها واقام بها عشرين سنة
 وتسعة اشهر وتوفي بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الاخرة وقيل
 الاربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و
 مائتين ودفن في دار السراة انتهى ما في ابن خلكان وقد نظم السيد غلام علي
 ازاد هذه الحكاية في الدفتر الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من
 عصاة الخلفاء و خصم للائمة الكرماء و اخره نظم راعا زاد صلحية الامراء
 ناويا حسن خدمة الفقراء و وقال في السباك وكان اسمها اللون ومنقبه كشيدة
 وتوفي بسر من رأى وله من العمر اربعين سنة انتهى درر سلازير يگفته مادرش

سمانه نام داشت در مدینه منوره روز جمعه پانزدهم ذیحجه متولد شد متوکلی یا معتز او را زهره بانمیده
 بکشت در سرمن رانمی معروف بسامره مدفون است ششش پسر داشت حسن عسکری بنفرزکی
 مادر حسن غزاله یا حدیثیه نام دارد و حسن ششگی که پیش پدر برادر موسی و محمد و علی را معتقب او
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام دهم است از ائمه اثنا عشره و بعد از امام
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره و صدوسه و دو و هجری متولد شده کنیه طاو
 ابو محمد است و لقب خالص بابین سحر و بیاض بود و فاش در سنه دوسه و شصت و یک
 هجری اتفاق افتاد در سب و شست سالگی درگذشت و بسامره مدفون گردید این خلکان گفته
 احد الاثمة الا تنی عشر علی اعتقاد الامامیه و هو والد المنتظر صاحب
 السراج و یعرف بالعسکری و ابی له علی ایضا یعرف بهذه النسبة و كانت ولادته
 یوم الخميس فی بعض شهر سنة احدى و ثلثین و مائتین و قیل سادس
 شهر ربیع الاول و قیل الاخر سنة اثنتین و ثلثین و مائتین و قیل فی یوم الجمعة
 و قیل الاربعاء لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول
 سنة ستین و مائتین بسو من رأى و قد بنى بجانب قبر ابيه و هذه النسبة الى
 سرمن رأى و لما بناها المعتصم و انتقل اليها بسكرة قیل لها العسکرة و انما نسب
 الحسن اليها لان المتوکل اشخص باه حلیا اليها و اقام بها عشرين سنة و نسعه
 اشهر فتنسب هو و ولده الىها انتهى و امام دوازدهم نزد ما میه پسر حسن عسکری
 محمد است عمر او نزد وقات پریخ سال بود و کان مریع القامة حسن الوجه و
 الثغر اقنى الالف صلیه الجنة و در سالک التبرکات و نعم الشیعة انه غاب فی السواد
 بسو من رأى سنة مائتین و الثنین و سنین و انه صاحب السیف لقائم المنتظر
 قبل قیام الساعة و له قبل قیامه غیبتان احدیها اطول من الاخری انتهى
 گویم ابن زعم شیخه الطل باطلاات است و لیلی از سحر بران قائم نشده و اهل سنت و جماعت

اول در بیان این طایفه را که بر وجود غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کرده
 بهج صحیح و متن صحیح استیصال نموده اند و قد ذکر ناظر فامین ذلک فی کتاب کشف
 الالباب عن عا و سوس به الحناس و کتابنا بیج الکرامه فی اثبات القیامه و لکن
 اتفق علیہ العلماء ان المهدی هو القائم فی احوال امان عند قمر بلا ساعه
 الکبری و هو مقدمه اشرافها العظمی و انه یملأ الارض عدلا و قسطا کما
 ملئت جورا و ظلما و الاحادیث فیہ و فی ظهوره اکثر من ان تحصی فی
 هذا الموضع و قد اختلف فیہ جماعة من اهل العلم رسائل شتی هی معروفة عند
 کل من یعتنی بالاشیاء و یعرف الوقائع و یاجل این هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد
 باشد در احادیث و اخبار و محرم سطور معدود و نمیدانم که انشعاب نسل بعد از علی باوی که ملقب بعلی نقی
 بن محمد تقی است از جعفر بنی شده و باین حساب مجموع ائمہ اهل بیت که در اسلاف این
 دو واقعه می درآیند ده امام کرام اند و الحمد لله الذی انجو جنی من اصلا ب هو لاء
 الائمة و ارحم الراحمین لامحآت صفوة الامة و جعل اصلا بهم و ارحم
 سلالت مومنان قانات ثبات و ابکا سر و ابفی ذریة رسولہ الکریم
 فی تسلیم الیوم القیامه علانیة و جهار اللهم کما حسنت اسلافنا و اخلاقتنا
 فخص اولادنا و اخلافتنا انک علی ما تشاء قدير و بالاجابة جد بد

زین المفاخر و البیاض الزخرف السادة و فخر القادة جعفر بن علی بن محمد

رحمہم اللہ تعالیٰ رحمۃ واسعة

معروف بکلاب است شیخ شریف الدین شافعی گفته جعفر در نسب کاذب نیست بلکه بر اسطه طعن که
 محمد بن امامت محمد بنی بر حسن عسکری کرده اما میگوید که اب مشهور در نه حال آنکه در سینه
 درین طعن صحیح نیست زیرا که محمد بن محمد و روح بن علی ثابت شده پس جعفر درین طعن بی

صاوق و مخالفت او کا ذب باشد در رساله دیدی گفته اولاد او سگوند است یکی از عبدالمصدق و عبدالمصدق
 و عبدالمصدق و ابی‌انیم حسن و محسن و محمد و احمد و موسی و نسایین و عقبه ایشان اختلاف است
 و در عباس و عیسی و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسایین معقب نیستند سوم حلی اشقر که
 سید نقبای بغداد بود و اسمعیل که نیز در بغداد بود و یحیی که از حجاز به ارسل السلام آمد و طاهر و
 بارون و ادیس و عقبه جعفر از همین شش پسر باقی مانده چنانکه در عمده الطالب ذکر کرده است

سید السادات علی اشقر بن جعفر بن علی

ایشان را سه پسر بود عبدالمصدق و جعفر و اسمعیل و در عقبه جعفر اختلاف است و عقبه علی مختار بود

سید عبدالمصدق بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشهور با کابر بوده
 و نقابت ششده کاظمین نقلی همین سید محمد داشت

سید محمد بن سید عبدالمصدق

او را پنج پسر بود ابوالقاسم و یحیی و علی و موسی و محمود و عقبه وی از ایشان باقی مانده و در
 مقابر قریش بغداد مدفون اند

سید احمد بن سید محمد مذکور

او را یک پسر بود که از وی عقبه مانده سید محمد نام اول کسی که از بغداد برخاسته سکونت بلده
 بخارا گزیده سید محمد است بعده چهار پشت او در بخارا اقامت نمودند و والد اعظم

سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود که از وی عقبه مانده سید جعفر بخارے

سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی بن ابو بنجاری و او را نسل از سید جلال اعظم گلبرخ هاست مانده

سید علی بن سید جعفر

پیش سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول کسیکه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچا قلیا
کرد سید جلال است -

سید جلال اعظم بن سید علی موبد

غنی تبین از بخارا برآمده در ملتان بخا نقاه شیخ الاسلام بها و الدین زکریا اقامت گزید و
سكان ذلك في سنة ست مائة و ثلثين و خمس و بعد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته
رخت اقامت در بهکرا انداخت و باز بهر خاتون دختر سید بدرالدین بن سید صدر الدین خطیب
بهکرا عقد نکاح بست بعد از بهکرا بر خاسته در اچچه ساکن شد مقبره او در انجا است نام اصلی او
حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چا پسر
علی و جعفر و در این هر دو دختر پادشاه بخارا بود و علی همراه پدر در ملک سندان و جعفر به بخارا
برگشت اولاد او انجا است و سید محمد ثغوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر
مادرش بی بی فاطمه دختر دیگر سید بدرالدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بها و الدین
حلیم است و ایشان بسادات بهائی مشهور اند -

سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جمله مسلمانان هند گاو نذر برای ایشان فرج می کنند و
این ذبیحی شریعاً حرام است نظام در تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لوان مسلماً ذبح بجهته
و قصد بها التقرب الى غیر الله صواب است و ذبیحه ذبیحه موتداً یعنی سید احمد کبیر را
دو پسر بود یکی سید جلال الدین محمد و جهانیاں جهان گشت از بطن بی بی خوند خاتون دختر سید محمد
معروف بسید دین سید بدرالدین بهکری و هم سید صدر الدین محمد را جو قتال اولاد سید در
در بهر نزد است -

سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم

معروف به محمد و جهانیاں جهان گشت بن سید احمد کبیر رحما الله تعالی و لا تشب برات

در سنه هفت صد و هفت هجری بوده و در این پنج فرسخه نوشته پرش در هفت سالگی او از شیخ
جمال غفندی که از مریدان شیخ سبزواری الدین که با او بوده برست بوس او شرف ساخت شیخ
جمال گفت تو آن سپهری که خاندان خود را تاقیاست منور دارستی پدید جلال الدین عالمی شجر بود
در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بان نبودی که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع
نمایندی گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و اثر هر کدام نصیبی و فیضی بایر بود و آنچه در خود خرقة
خلافت یافت و بجانب که و بدین و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خلاسان و
بلخ و بخارا سفر نمود و چندین کج کرد و آن بجمعه شش حج الکبر نمود و در تریه منوره سلطان العلماء
استاذ المحدثین شیخ خفیف الدین شافعی سین را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی ماند
نفسه عوارض و غیره پیش او گذرانید گویند خفیف الدین خرقة از شیخ رشید الدین ابوالفتح محمد بن
پوشیده بود و وی از شیخ ابوالفتح شهاب الدین عمر سروروی یافته و همچنین در انشای سفر صحبت
شیخ حمید الدین محمود حسینی سمرقند سے رسیده از وی خرقة و فیض بر بود و وی از شیخ محمد بن ابوالفتح
ساجی رومی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود و گویند سید جلال الدین در آنجا
سیر و سلوک سے صد و چند اهل کمال را دریافته و از بهنگان فیض کلی نصیبش گشت الی قوله
کلمات و حالات وی در کتاب قطبی شرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجددا بزیا رست
سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام
یا ولدی و پس از آن سفر برگشته چون باچه رسید در بغداد و هفت سالگی مریض شد و روز بروز
ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از اوائی دو مکان ازین جهان بجهان جاودانی انتقال
نمود و در همان بلده مدفون گشت انتی لخصاً و تلفظ ایشان نوشته که نمتهای باطنی و
اجازت خرقة از دست مشایخ یافته اند بجلال آنها کی سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر سید
سبزوالدین هم ایشان و شیخ رکن الدین ابوالفتح رسید و جد الدین و شیخ قوام الدین و شیخ
نصیر الدین چغان و ملوی و شیخ عبدالامد یافعی و شیخ عبدالامد مطهری و شیخ ابوالفتح کاردونی

و شیخ نجم الدین الصنهاجی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشیخ و دیگر بگذریم
 دنیا و کثرت اسانده و شیوخ معروف شدند بمقدم جهانیاں جهان گشت احوال تفصیل
 ایشان در کتب سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مذکور شد اخبار الانبیا و تاریخ فترت
 و جز آن و شهرت ایشان مستفی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
 می گویند که آثار شریعت نبوی و سنگ نقش پای مصطفی که در دلی است آورده ایشان است
 لکن روایتی از ملت صیحه نزد محمد ثنین بدان ثابت نشده که در مورد اعتماد و اعتبار باشد و در
 حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی پدید آمده باشد اما صوفیه که قوی خوش عقیده و صاف دل
 نیک بگمان بهر کس دانکس اند در اثبات این قسم خیر را بجهاند و اسرار علم و ثقات سید
 جلال الدین و هم و یحیی بن محمد و زین العابدین و پیر گردیده منکوحات ایشان سزاوارت بودند و
 اولاد سید پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود و دوم سید عبداله مادرش
 دختر سادات دلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود و سید عبداله مادرش
 اولاد سید محمد اکبر بود و مادرش و اولاد سید ناصر الدین در هند و سندست و اگر چه ولادت ایشان
 در این محل متناهی بوده اما مشهور به بخاری هستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوب است
 زیرا که محمد بن عبد الله بخاری صاحب جامع صحیح که امیر المومنین بود در علم حدیث از انجا برخاسته
 اگر چه وی عجمی الاصل و ایشان عربی الحمد هستند شعیر

فی الجمله نسبتی بپاکان بود مرا بلیل نهین که قاضی گل شود پس است
 فسانده کتب انساب در بیان نسب مقدم جهانیاں جهان گشت گونه مختلف
 واقع شده در تذکره السادات بعد از جعفر زکے ملقب به کذاب سه پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالبن علی اشقر و در نسخ الانساب چهار پدر ذکر کرده یعنی
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبداله و در انوار العارفين دو پدر ذکر نموده یعنی
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبداله و در سالک و زبیه جاتی دو پدر گفته یعنی جعفر بن

محمود بن احمد بن عبد الله و در جاسه دیگر چار پدر نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن محمود بن عبد الله و در خزانه جلالی سید پدر گرفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد
بن عبد الله و این بدان مانده که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و درین
رساله فرغ نامی مطابق روایات رساله زیدیه که نزد ما است بخاری است و این
جد منقول شده آمده نوشته شده و لکن این اختلاف اگر نسخ صحیح بهر سند منع
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذکر سید جلال بخاری جد محمد دم جانیان گفت
و سید ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر
بن علی مادی است و این حساب چهار پدر می شود و این مطابق رساله زیدیه است
و الله اعلم بزیاده حافله حضرت محمد و کتاب نقصان نیز بعد از این ثبت شود و شد فایده ایست

سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری محمد دم جانیان همان گشت سنان در جلاله کفاح در آورده و در کجک
اسخج منکم الکنتیر الطیب که در دعای نبویه بحق فاطمه علیها السلام و در دست اول و کثیر
از اسناد روزی روزگار ایشان شد بست و فرزند بهر سید بن محمد بهر سید و دختران بن محمد
نوح پسر قطب مشهور شدند سیکه شیخ حامد کیه و دم سید علم الدین موم سید شهاب الدین چهارم سید
احمد بن علی بن سید فضل الله و نام بعض فرزندان این است سید برهان الدین سید علاء الدین
عرف بندگی شیخ الاسلام قهرودی در بلد قنوج مستقل محله را بگیرت مادرش سعادت خانم
و دختر سادات و بلو بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و دی لاد و دم و مادرش دختر
بقال بود و پادشاه دلی چند سربای ایشان از کوشک خاص بخشید دیوانه وی هم اولاد شد و
اینها مشهور سادات کوشکی هستند و اولاد برهان الدین در گجرات است از نسل دختر بکال حق
که کوکر دیند اگر گجرات و مادرش بر فاصله کرده از احمد ابد و اول قهر شده و بهر آنها اولاد و
سکونت دارد و قهر مطهر چون در سنه هجری وارد احمد آباد گجرات گردید بهر زیارت عزادات این

بزرگواران سعادت اعز و زکشت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانقاه و غیره قباب بود
 هنوز برقرار است و اولاد سید شرف الدین در لواح اچکه قریه از سرزمین ملتان سست سکونت
 دارد و بنجله و ختران سید محمد بی بی بی تاج الملک بود دیگر سعادت بی بی هر دو پادشاهات و عقد
 نکاح سید سمر الدین بن سید علاء الدین رسولدار در آمدند مادر ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان
 حسین لکناه بود و اولاد سید حامد کبیر در هند باقی ماند

سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاده نشین شد و پسر و یک دختر داشت سید بهاؤ الدین و وی لا ولد کبیر و سید
 رکن الدین ابوالفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خوند دختر سید شمس الدین بن سید محمد غوث بود

سید رکن الدین ابوالفتح بن سید حامد

سند نشین چهار بالش سیادت پیشینت بود و همگانه افاده و استفاضه کرم داشت چهار پسر و سه
 دختر و دو کار و گنداشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچ محل ملتان سست و سید
 ابو القاسم مادرش بی بی حسنی دختر پادشاه شش بود و سید محمد معرفت یکمیا نظر مادرش مرا و خان
 دختر ملک و او و خان بن میر علی لکناه بود و بوجو مادرش بی بی میونه از سادات دہلی ست
 و بی بی تاج الملک که در جلال لکناه سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید
 علاء الدین رسولدار در آمد مادرش بی بی دوی و دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید
 محمد غوث بود و بی بی جنیت خاتون رحمہ اللہ تالی و ایاہن جمیعا

سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابوالفتح

وی ایجاد نشین پر بزرگوار بود و اول کسیکه از اچ محل ملتان برخاسته و نزول به بی بی کرد و
 و در نقل مکان مخالفت باہی باغوال بود و بملول شاه لود سپہ پادشاه دہلی ہمیت ارادت
 بسید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان به بی بی آورد و سرکار قنوج را در تیول اقطاع
 ایشان کشید باین رگہز حضرت ایشان از دہلی قدوم بقنوج جاگیر خود آوردند و از انان

این بلده مسکن اخلاص ایشان گردید سید جلال چهارم پسر و اشتهت یکسید علی دوم سید
 راجه سوم سید شعیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکه پور مضافت نصر پور صوبه کشمیر سکونت
 دارد و اولاد بقید در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج است و از ویت بزرگ
 به ویر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کتب قدیمه مذکور این است نظم
 این سده بدیع که از چرخ برتر است دین طاق بی نظیر که باز سب و زیور است
 گشته بنا بعد هایدون حسین شاه کافاق از جمال کالش منور است
 تعمیر کرد شاه بهری خان فتح جنگ کاندز زمان جهان بهادر است
 هشتاد و یک و هشت صد از سیرت نبی تاریخ ثبت گشته زمانه بهیست
 حوام این قبه را روضه مجدم جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است زیرا که
 مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخار که و این هر سه خان بانی روضه
 مذکور و صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرقتی با و شاه جوینور
 در وقت او سلطنت هندوستان منقسم بود بر شرق و غرب بعد بزبان سکندر لودی سلطنت
 جوینور شامل سلطنت و بی گردید و در شکی شدن الارض لله بی ماثامن نشاء بعد مدت
 دراز این قبه را با خطاط آورد سید عباس علی قنوی شیعی مدسب تعمیر و سه پرداخت و تاریخ
 این بنای ثانی چنین گفت نظم

این روضه اطرو منور ثالث لقب و جلال حیدر تعمیر شد بهری جوینور
 هشتاد و یک و هشت صد بود کوزله از زمین شکسته تعمیر و گشت بسته
 عباس علی یک از اولاد خلف صدق است و آل سجا سه دود و دو یک جز است
 از جبر رسول نامدار است غرض که زائد از چهار صد سال کامل این بلده مسکن و وطن
 سادات بخار است و هر چند نظم هر دو تاریخ کما شیب نیست و تا واقعه از علم شمر گشته باشد گن
 مفید نه تعمیر و زمان سید و صوفیست و هو المراد فیه هذا المرصاد

	سید راجو شهید بن سید جلال ثالث	
وی بجای پر سجاد نشین سرکار قنوج بود و یازده پسر داشت سید جلال رابع و سید تاج الدین که لاو له و گشت و سید علاؤ الدین مادرش اسم و له بود و سید خنق و سید کھوان و اولاد این هر دو در حاجی پور و دنیا پور ضلع عظیم آباد پڑنه سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته محل اقامت انداختند نسل ایشان همانجا است و سید محمد و سید علی در طفولیت بمردند و سید درویش و سید بولاقی منفرد انجبر گردیدند.		
	سید جلال رابع بن سید راجو شهید	
بعد پر سجاد نشین گردید و تبرکات مخدوم جهانیان را که در قنوج بود متولی بالاستحقاق گشت برادرش سید علاؤ الدین مخصوصت بر غایت آن ایشانرا از ولس تانم و خود را سجاد نشین خوانند سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علوم هست آثار پرست را ترک داد و بحق پرستی گزید ۵ تا مکی گور مردان را پرستید و برگرد کار مردان گرد رستید و از محلا شینا که سکون قدیم بود بر غایت مجله شیخ پوره قنوج گرفت تا حال اخلاص ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید رحمة الله تعالی را چهار پسر بودند سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر یکے فاطمہ بی بی و دم چند سوری بی بی و سید برالاک قدیم خود که از پدر بزرگوار بحد رسیده بود و تصرف داشت و متغنی بود و اطلب و حرم معاش		
	سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع	
ایشان را نیز چهار فرزند بودند سید کبیر و سید یحیی اسم و سید راجو و سید حامد و حامد لاو له بود		
	سید کبیر بن سید تاج الدین	
مقتب ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی اصغر و سید احمی سید اسمعیل سید علی اکبر سید عبد الله		
	سید علی اصغر بن سید کبیر	
چهار نفر زند داشت سید سلطان سید کریم علی سید محمد علی سید لطف علی		

سید لطف علی بن سید اچمی

ایشان را سید پسر پوزند سید عزیز الله سید غلام علی سید بهکاری و دی لا ولد پسر و غلام
رایک دختر بود که در کنج سید عیسیٰ الدین بن سید عبدالوهاب بخاری رفت

سید عزیز الله بن سید لطف علی

آورد و پسر و یک دختر بود و سید لطف الله و سید بهایت علی و اولیا بی بی و عقد او با سید برکت
بن سید کمال بن سید پیرا بخاری صورت بست مادرش بی بی سک و دختر سید جعفر بن سید بدی
بن سید الله و بخاری احمد پوری است و ناو سید بهایت علی از نسوان حیدر آباد دکن بود و
دی لا ولد هانجا بگذشت و مخاطب بود و سید بهایت علی خان دلیر جنگ و سید لطف الله هم در
حیدر آباد و نزد برادر اقامت گزین بود تا آنکه هانجا انتقال فرمود

سید لطف الله بن سید عزیز الله

ایشان را یک پسر و یک دختر بود و سید اولاد علی خان و بی بی بشارت که در جباله کنج شیر علی
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچمی رفت تا ویش بی بی فرح و دختر سید یار علی
بلورست که در قصبه السیت ده که در سه قنوج چند س از سادات و در انجا متوطن اند و مذاهب
شیعه دارند غالباً راج تشیع و رسادات بخاری تنویر از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمده
سید لطف الله هم متشیع بود و در بادش بهایت علی نیز

سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر

بن سید لطف الله جد محمد رسول است و بسیار دین و شرافت آیتیه و امارت عالی مشهور
در حیدر آباد دکن در سرکار نواب شمس الاما بهادر مرحوم و اما و نواب نظام علی خان بهادر
صوبه دکن اقتدار تمام بهر سانید و خطاب انور جنگ بهادر در متاز شده قلعه گن پوره در جاگیر
داشت درین قرب زمان میرزا علی صاحب سلا الله تعالی از حیدر آباد بکاتب حروف
نوشته اند که انور جنگ بهادر یک از امرای سرکار نظام الملک و الی حیدر آباد دکن بود و از اقربا

امیر کبیر نواب ابراهیم خان شمس الامراء بهادر مرحوم و قلعہ پنج گلب رو پیسہ جمعیت ہزار سوا
 و پیاہہ داشتند و موضع من بیلے و سل کپڑہ و بیل کثرت و غیرہ جاگیر خاص ایشان بود و مسید
 عزیز الدخان جدا مجد انور جنگ بہادر و نسل سید جلال بخاری بہادر عم داد امیر کبیر ذکر کوراند
 امیر کبیر از اقارب نظام الملک اصفت جاہ بہادر و سرآمد امرای دولت آصفیہ است کہ بہتم
 شوال ۱۲۰۰ ہجری بمیر نمود سال انتقال نمود و فرزندان بجا سے پر غرق البص و حضرت
 ملک و اقطاع خود بہتند انتہی کلام کو ہم جدا مجد این بندہ نہ بہب شیعہ و داشت دو با د از حیدر آباد
 بتفج آمد در بر نوبت فرزند می متولد گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخار
 قنوجی و بی بی منون کہ نکاح او با سید پناہ علی بن سید امام بخش بن سید ابو زید علی شد و یک
 پسر و دو دختر از سید حسین علی مرحوم و دختران بسادات موبان و علی پور چورہ کہ متصل کاپی است
 منسوب شد نہ خطبہ سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافتہ بود
 اما بوجہ تشیع پزیرا نکرد و دختر بنت محمد عوض ساکن بالنس بریلے را در عقد خود را در واد و در این پسر
 و دختر ہر دو بی بی وزیرین و دختر سید الطاف علی عرفی بی میان بہکرے صفی پور سے بود
 نہ بہب شیعہ داشت تہا و از اللہ عن سبنا لہم و سبنا لہن فائدہ درین نزوی کی میر علی الدین
 صاحب ۴۴ اسعمر ۱۲۰۰ ہجری بمیرا سید علی صاحب حیدر آبادی نوشتہ اند کہ آنچہ از احوال انور جنگ بہادر
 استفسار فرمودہ اید صورتش انیسٹ کہ انتقال نوا بصاحب موصوفت و بدمد سکندر جاہ شدہ بنو
 در اوقات نوجوان بود ہمدہ و ہیحدہ سال عمر داشت نوا بصاحب در وادہ سیر بوسن و لیاقدس سیر
 مدغون شدہ اند ابو انور خان تیج جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بہادر مدع بل جمعیت
 تنخواہ می یافتند و قتیکہ شادی ابو ابراهیم نواب شمس الامراء مرحوم و خلیفہ تیج جنگ بہادر با خواہر نواب
 نظام علی خان شدہ سرفرت امی الملک در عوض تنخواہ ملک پنجاہ و دو لک روپیہ عنایت شد و وطن اصل
 نواب شمس الامراء شکوہ آباد است ایشان لازوج اول بہوجی صناجدہ از قریب اہل وطن بودند و انبندہ
 حلیمہ بنت مکہ انور جنگ بہادر از خویشاوندان بی بی صاحبہ بہتند شمس الامراء بعد از حصول ملک

چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب و با نیدند بمجلس آن سیکه میسر
 اولاد علی خان اندایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم
 علاقه پنج لک روپیه مرصحت گردید و با سیکه از قرابت داران بهوجی صاحب کتخدا شدند
 و در شمار رسته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والد بنده و قبلگاه
 آهنگناب که ماهیه نمکوار یک سسر کاریم دوستدار بودند مجلسی شان برابر مجلس لای
 شمس الامراء بهادر بود ملحق مسجد مغل خان کو تو ال شهر قبه انتقال انور جنگ بهادر
 خانه و جمله سامان شان ضبط شد در اینجا لاولد مردن در وطن اصلی خود که شهر قونج است
 از برادری خود اهل و حیل داشتند انگلن کس از اینجا در اینجا می آمد در مکان انور جنگ
 بهادر تا یکت فیلخانه ماند سپس مندم گردیده در باغ و جلوه خانه رشید الدین خان
 منفور شال گشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کشته امیر کبیر ممکن است
 این دفتر در علاقه نواب بشیر الدوله بهادر است از اینجا این حال با تفصیل دریافت
 باید فرمود آنچه معلوم اینجا نواب بود نوشته آمد فقط

سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محمد رستور عفا الله عنه مهر سپهر ولایت کبری کوکب دری اوج هایت عظمی نام اهل بیت
 و جامعیت علامه و دیباغت و براءت سلاطین اهل بیت مبارز کیت و دیت الشاهد لاسرآب
 الشهود و الحجة علی ذوی البهی و متوفی حدود الحقائق الیابیه و تنوع اجناس
 العالم النورانیة عنقاء قاف الکرم القائمه فی مرقاة الهضم و عاء الامامة
 محیط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خادما لکتاب العزیز و المستقیم
 و متحد و مقابل السادة المکومة المحترمة قطب رحا الموحدين و مرکز دلائل الشهد
 کمال النشأة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع البحال الخادی المراساة المصطفیة

والمحقق بالاسرار المرتضوية الاسم الاعظم الا الهى الحاقى للنشأة الفيل المستاهى
ولادست باساستاد در سنجیک هزاره و دصد هجری بوده و احوال کتاب فنون لغت
فارسیه و وطن و نواح و سبب نمودن و او اهل کتب و تئیر و اهل بقلعه و درس بقیت السلف خیر خلف
شیخ عبد الهام قنوی قدس العدره که از اعظم فضلا و شایخ این بلد قدیمه بودند حاصل فرمودند
و مولفات استاد خود را در همان زمان طلب علم برای خود به دست خویش منتقل نمودند چون عمر
شوراء بهجا بود به مزین شوق کسب علوم و ریاض بلاد مشرقیه مثل لکنو و غیره رسیده و ملذ بود و سبب
محمود و مرز حسن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسی از بهانی و معانی
شانی عالی بهرسانیدند ناگاه ذوق تحصیل علوم کتاب و سنت را در دل گرفت و در ۳۳ هجری
بدار العلم دلی شتافتند و بخدمت شاه رفیع الدین بن شاه ولی العدره محدث و هروی را نوی استفاده
نموده و کتب حدیث و تفسیر را سلسل گردانیدند و اکثر مولفات استاد به دست خویش فرستادند که
هنوز در کتاب خانه موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف و آثار
از عمدة العسین و عالم الحدیث شاه عبدالعزیز دهلوی فرستادند و اینها مال سعید و حضرت ایشان
بترتیب این بزرگواران سرافراز کشید و قوت علیه و علیه را انشودمانی عجیبی روزی گردید
فربسب تشیع در نظر حق بین باطل و انمود و مشرب اهل سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در رد
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عمارت بسیار از جنس اهام با اثره جات و منصبای تعزیه و
جزان با خاک برابری ساختند و در بدل آن بمران مساجد و مدارس پرداختند و درین میان سبب
انگیزداریوی که بهجا و بسته با جماعه از علما و صلحا سفر غز کرد و در جناب ایشان تئیر حیت جلا
بر دست سید صاحب بوصف نموده در چند غزده شریک مسیر و سفر ماندند و حق جهاد در
راه خدا مؤوی ساخته با اجازت و خلافت بطون آمدند و جمیع کثیر و جمیع غیر از اهل اسلام و سکنة بلاد
مختلفه و فرائض متفرج با عانت غازیان و اعدا و حاجیان و تقویت بماهدان بیدار الفتن و حال
بزداشتند سید احمد صاحب از مقام نجات یوسف زلی پانزده بهم و عید عید ۱۲۸۰ هجری اکثر سبب

ایشان نوشتند لفظ وی نیست سیادت آب مناقب کتاب نقابت انتخاب سلب علم
 تعالی آنچه از مصروفیت خود و تبلیغ احکام در حب العالمین حرقیم نموده بودند موجب فرحت
 بسیار گردید چنانکه الله خیر البیّن و بر هر یک از مومنین مخلصین خصوصاً صلاهی اعلام و شیخ
 ذوی الاحترام لازم است که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سب شائع و فاعل گردانند
 و بر راه ستقیم که موجب حصول رضای رب کریم است مستعد و مضبوط سازند و این جانب از
 دعوت اهل سوات و بغیر غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدمه
 از ادله کفر و فساد پیچیده رسیده است انشاء الله تعالی عنقریب ابواب نصرت و فتح بر مجاهدین باز
 مفتوح خواهد شد انتهی منحصا لیکن از آنجا که در کتب تقدیر ثبت است امر جدا و مقدر نشده بود و بعد
 رسیدن عساکر جواد و پیچیدار آن جمیعت پریشان شد سید احمد موصوف با یاران و جماعه
 مجاهدان در آن موکد جرحه شدند و تشدید و هلا و صلاهی آن جنود و ملائکه خود شل و جبرئیل
 مولانا محمد اسماعیل بن شاه عبدالمنی بن شاه ولی الله محدث دهلوی و غیره در آب تنج افانحه
 نام چهار کوکها رنگینا غوطه زد و سر از چینه کوش و سبیل بر آوردند و تفرقه عظیم در جماعه سلیمان
 راه یافت و هر یک بنا بر شهادت بانی مبانی این هایت بجای خود یا شکست نشست
 جناب ایشان نیز قدم اقامت بطن بالوت قفج افترند و تعلیم اصحاب و متقین اجماع
 گردید و حق تعالی قبول خاص و عام بخشید و در نظر مردم بسبب مقرر و کم و محمد و معظم گردانید و در
 مواظبه و فصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره
 ایمانی چراغ دل افروختند و آلات و اشیاء ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بسختند
 و الله یختص بر رحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان موشا در چمنان بکده دیاده
 تا لیفات و نبیه کار کرد و عالمی بطل الله آن از ضیق ضلالت بغضاسه هایت رسیدن
 فضل الله بنی تیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تقاوت امتزاج تشریع
 و اتباع سنت سنیه و تقید بانها را و اخبار نبویه بغایت قصور بود هرگز روا دارا و فی عدول

ارجاء و شریعت مقدس خود و یگانگی خود و همواره بهت بلند نیست بعد از قسط است
 می نگاشته اند از عادات و مراسم اهل عجم و طرائق اشراک و بعضی ایشان بجا طرسه لعین
 استنکات تمام بود و در ارشاد و عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تاسید شیوع
 سبب این است تمام تمام مع فلک حق تعالی در دلهای عامه و خاصه از طرف ایشان سبب عظیم
 بنشیده بود و دلهای سوء و در بلاد ایشان تاب متفاوت است و مکالت بر روح نمی آورد و غنا
 بعاصی چه رسد امر را بهم از ایشان ترست بجا طرب و حجاب انقیاد و در گفتگو چاره کارند استنشد
 حق تعالی شامل زبیا حسن صورت را با طراست سیرت و سیرت برای ایشان جمع نموده بود و بجا
 ظاهری با صدق باطنی فراهم داشتند که آت و غوارق حادث هم بسیار از ایشان بوجود
 آمده اذ آنکه یک بار پادشاه آتش فروخت و اثری از انار پیدا نیامد و دیگر بستانی را
 برای مصلی پسندید بعد چندی همانجا عیدگاه مسلمانان شد و دیگر مسجد جامع قنچ که از سر
 و راز ویران افتاده بود و بدست تصرف هندو دنا به بود برای دیوها گردیده و فاساد ایشان
 معبد در آن قائم گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراهیم شرفی در سنه هفت صد بوده و
 در سیم تعمیرش در سلطه بجزی بعد طفولیت ما گردیده امر و زنا و جمعه همین جا گردیده می شود و آنکه
 تخمیناً ده هزار کس از عامه هندو و اهل اسلام از نصیحت و اندرز ایشان هتدی شده باشند
 اما که پرونده و که او را که در وطن و حیدر آباد و کن بود یک قلم ترک کرد و بدو چه آنکه مکتب پرستی
 و حکم فی السماء و در فقه و معانی عدون تمام عمر بتوکل گذرانید و نوکری امیری نکرد و حکام
 وقت خدمت افتاد و صدر الصدوری می داد و قبول نمود و منظم شاه ماراده دهرست نمود
 رازق مارزق بی منت دهر و همچنین از مردمان و مستفقان چیرگی از نذر دنیا و استانزد
 سمنان اخی نفیس مزاج خوش طعام پاکیزه لباس عالی مکان رفیع ایشان بودند و این حال
 بران ماند که شاه عبدالعزیز دهلوی در بستان المحدثین بذیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند
 که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامه های عدل که شریست درین و ثیاب آنجا بنام

تفسیر پیش قیمت می باشد مندی پوشید و جامه های مصر و خراسان تمام اول استعمال می کرد و
تا بلباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جیدی مالید و می فرمود دوست خدایم کسی
را که حق تعالی او را نعمت و ثروت داده باشد و ایشان بر و ظاهر نشود زیرا که گمان نعمت
لوی از کفران نعمت است اینست همچنین قریب ایشان در نقاست طبرس و لطافت مطعم و
تطهیر ثیاب و تنج ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بقضای اظهار نعمت آید و
نفاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود خلق را ساقمند و بلی کرم الله وجهه می کردند و
حمامه و دستار و جامه های فاخر سفید بر وضع عرب و طریقه مسنون می داشتند و قضا و تنج و کمان
و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و لازم بود در تلاوت قرآن مجید و اوردن
ما توره و حفظ و ترجمه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جہان و ذکر صلابت
استماع سنت نظیر ابن عمر بود و بسیاری شریعت تفسیر کریمه لایخافون فی الله لومة لائم
بود بسیار چهار معابد کفارس که برست ایشان نهدم شد و بسیار ساجد و مدرّس است که
همین بهت ایشان آبادان گردید یک باز محاسب متبدا و جمعی از دوستان عزیمت حیدرآباد
کردند اما در کاپی رسید معلوم شد که در مالوه و در کن قضا و قضا و ناچار باز پس بقصر می آمدند و
ازین جهت بسیار خشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و نیانظر طلوت می ماند غفران طاعت
زیاده و مرام نظم درین و یار که شایسته برگزیده نیست است که ما را همین باشند و بارگاه
یاران مصر شدند که خدمت از کام وقت که صفت میساجت می دهند بگریه و بجا ایشان سینه غرض
که در داغ که از کوی یار بخیزد و نشست ایم که از غبار بخیزد و آخه همچنان نشد که تا آخریات
چو آستان حق سر تراش پیش آمدی فرو نیاورد و در نیجا پای تقوی و دینداری ایشان را
نیست آنچید که کما رنج و حالی است و همین وجه جلوه خورش و اقارب خود را که شید مذموب بودند
ترک می نمود و مریض قریب کردند قال الله تعالی لا یفقد قیامی منون بالله و الیوم الاخر
یجاد و من سعاد الله و رسوله و لوی کان ابا و هم و ابنا و هم و اخوانهم و عشیبتهم

الا و همان سر رشته مجدد تعالی الهی الیوم در خلافت ایشان جاری و جاری و طایفه است و دیگر
 تربیت و قرابت با امامیه و اهل بیعت بسیار نیاید آقا میرزا محمد ولد نایب بوده و حکیم اجد علی خان
 سوادانی هر چند غرض از آن شده که دختران را با هم نیکو رضا نداده و عقد شرعی بجا نرفته محمد غرض بریکو
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشایخ و اهلین و عرفای کاملین بود بیا آورد و در این مفتی بادل
 کسی میگوید که با برطانیه لوی جبار و باخذ چوکیداری برافراشتند و از اجزیه گرفتن از مسلمانان
 دانستند اگر چه در انجام کاری پیش رفت و با بخله ذات قدس صفات ایشان مصداق این
 کریم بود و اینها که فی الدنیا کسبه و انه فی الاخره علی الصالحین جوهر فهم و ذکاوت ایشان
 بس حالی افتاده بود و در غرض علوم بر سرعت هر چه تامل می رسیدند و عوایص است مسائل را
 بآسانی حل می کردند و در دست ایشان علمی کتابت بود و سرعت تحریر بدیه بیضایی نمودند و
 با آنکه قلم خط ریک و باریک بود و سوادش بسیار خوب و بهتر از خط حلی در خواندن می آید امروز
 مجلدات بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تفسیر اثنا عشریه و نور الانوار و
 مجالس الابرار و طرقه محمدیه و جود آن از رسائل بسیار در فتوح بزمانه ایشان حافظ قرآنی
 نبود و در رمضان بعضی سماعت فرقان در تراویح مسند کانپور یا فرخ آباد یا نواح
 آنجاست می کردند امروز تنها فیروحه ای ایشان حفاظ بسیار درین بلد بهر سینه اند
 در سینه حقه کشی هم فتوای صاحب مجالس الابرار و علمای بخارا بودند و می فرمودند نازل الله علی قل
 الحق اطلع علی الاخذة اگر چه درین باب نزو این بنده حق بقاعده اصول فقه عدم محبت
 اوست کسی پرسید که قبول نماز اگر کدام علامت هم هست فرمودند آری حق تعالی می فرماید ان
 الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او را از فحشاء و منکر باز می دارد
 نماز می قبول همان کس است و الا نمازش مردود باشد با جمله مناجی با کمین طبعی با و قار و زبانی
 غیرین و طبعی بس عظیم هستند و در طرافت طبع و حضور جواب وجودت و همی شش می بر بستند
 عبد الله شاه شجر فی نزول بنارس که مودی آنرا و منش و نیدار بود و زایشان آمد و در زمانی او با و

گوشت باد و بخور و دند از صبا ح آن و روی در شکم عارض شد هر چند معاجه رفت سودمند
 مقدمه سرسام شد و علاج مخالف آمد نظم از قضا سرنگین صغیر افزوده رخ باو نامشکی
 می نمود یک اسب و درین حالت بر ملاکت لبر رفت اما نادر بخانه استاده می گزاردند
 گاهی برای فزایل رواج شایسته باشند پیش از احتضار بعضا محفل ارشاد کردند که آنچه
 بر از تبلیغ احکام دین واجب بود بشایب افراط و تفریط رسانیدیم و از خود دفاع کردیم و تا
 توانستیم خود درین کار اتباعا کسنة السبیل المختار سپردیم اکنون پیش خالق کائنات می بریم
 و شرمند می رویم زیرا که هیچ کاری و ضرورتی از دوست مانیا مدتی که بفضل دوست که
 سزاوار مدد نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساخته که افاد و تعلیلی دست بهم داد
 کافه و قریطاس طلبیدند مگر اراده نوشتن و صیغه یا نصیحه داشتند حضا این طلب را عمل بر
 حالت احتضار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتند و دهان نمی گزیدند
 آنکه ایما از وقت نادر پسندیدند هنگام چاشت بود و گفتند در صلوة ظهری بکلمه درنگی است
 باز چند مرتبه باین حرف پرسیدند آخر گفتند می دانیم که وقت نیاید و ما برویم و بمنجان شد که فرمودند
 و قریب وقت نماز ظهر را می ابل را البیک اجابت گفتند بخوار قدس و حرمت الهی غلامیدند و بمن
 در حایان باز و وقتند خف الله لنا و لهم نظم بکر و ان زخم آسمان بر آمده اند بر استیج و خدنگ
 از کمان بر آمده اند و این واقعه روز پنجشنبه یک هزار و دصد و پنجاه و سه روز داده ان الله
 وانا الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمله یافته اند
 مآت بخیر و دستر که جز کتاب خانه چیری از اسباب دنیا و متاع این سنجی سرانگداشته اند
 و دیاده از سنت روز رحمت مرگ نماندند نظم توره از کثرت اسباب بر خور و تنگی می دار
 بکر و حان چوبی گل فرو بستند مملای هزار فالصل لا نوار در محله شیخ پوره من محلات پنج متصل
 و تخانه در بلخ واقع است گور خام سازه فارغ از بیع معموله هند بلکه تمام عمر و عربش قید و روضه
 و تخصیص مرقد و احداث احاط و نظیره و بیگی منصفه و پوششش را و غیره بوده است نظم

بنیبر بنزه نبوشد که مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه پس است به بعد وفات شریف
 بلده قنوج خصوصاً و قره ماحول حوالی چارخ گردید و اهل بلد و مساجد و عجمه و احمد و در نزدیکی
 و ماحول بزرگ رود او خط هم زمین ماتم عظیم بود و بر سیط خاک یک کیسوی شام باز و
 گریبان صبح چاک به با کله خله یا قیامت صا کات ایشان که موجب تو کرمیل و شای حلیل
 و حیات دائمی می تواند شد که بجا نماندین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بدان می ماندند هم
 موقوفه معقولیان و افکار و موقوفه یونانیان و دیگر توالیف عزیزه در و شرک و بدعت مابین
 مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی در ریخته و آسانی آنها نیست الاختصاص بیان اکبر
 و الاختصاص در لغت عرب تقوی الیقین بر و المشرکین در لغت فرس لغت الفان من آراء اصفا
 در نقد راه جنب شمس پهل حدیث نبوی در نظم فارسی بر وزن مثنوی معنوی رساله و معنی کلام و توحید
 قنوی فی، و التقدیر رساله در بیان مآل به کفیه السدر در دیوانی یا رطلی ترجمه در وی در بیان
 المثل الاستبصار فی حقوق الخلق و المبعین رساله در بیان آداب و عظم و ذکر رساله در بیان
 بیعت و موقوف و حقائق آن برایت للمؤمنین در و تفسیر راه سنت منظم ریخته رساله در
 افروختن چاقان بر تو بر و جز آن و بعضی ازین رسائل ناتمام مانده و بعضی در حصص بعضی قلب
 او در موقوف و گردیده و غرض که فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شریعت تمامه و قبول عامه
 مستغنی از بیان است مثنوی از ترجمه شریف در کتاب اتحاف النبلا هم ذکر کرده ایم آن شدت
 فرا جعه علامه نیل بولانا محمد اسماعیل شهید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی بطوری حاضر
 ایشان بودند و با هم طریقه محبت سلوک و معنی بود و امر و زبکمان بنجاک آسودند و گویا که
 درین جهان فانی قلم نگذاشته اند خط هم افسوس و لاله نگار آن رفتند به سین بر نیا
 گلستان رفتند چون بوی گل آمدند بر باد سوار به در خاک چو قطر باسته باران فرستند
 آدمیم به کله عقب جناب ایشان و دلبر و دختر بود احمد حسن داین بنده مسی بصدر حق حسن
 و فاطمه و محمد و محمدی اوان لا ولد بر و ترجمه او که همین برادرین است در اتحاف النبلا ذکر افت

شوال سنه مسطور همچا در گزشتگی فرج انگاسیه برپا گشت این فتنه خیلی سراسر فرشت و سیج دور و
 نزدیک را بی رحمت نگذاشت و کان ما کان لیفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید از کانپور
 باراده انزه بافتنوجا برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این غدر دهم ذی قعد ۱۲۸۵ هجری
 برآه کانپور و فتح پور برزاد پور آمد و از آنجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم محرم ۱۲۸۵ هجری محل
 براجل پور در صحن فصل برشکال بصوب بهوپال برست و سبت و چهارم صفر سال مذکور نزل
 بهوپال گردید نزل همان بود و حکم برگشتن از بلده بطرف دیگر همان ندامت که این بار کدام و تدار
 انصاف و شن سعایت کرده هر حال این ارتحال را فاعل خیر یال انگاشته و وقوش از جانب
 جان آفرین رزق بخش انگاشته فی الحال بادل درد آرسیده و جان رحمت طر کشیده و نوزدهم
 ربیع الاول سال مذکور برآمد و نفاق مفریبوی ثونک برست ۱۵ چه خوش بردی دل تنگ
 مادی و اگر و به خدا دراز کن عمر زخم کاری ما بیا از دهم ربیع الآخر ۱۲۸۵ هجری نزل ثونک شد
 وزیرالدولامیل الملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن آنگه خواسته بخواند لبانده معرفت خان
 ملازم گرفت هشت ماه دران خارشان پر خشت در حصین اقامت و رحل گرد شد
 درین اثنا که مردم رحمت یون بود و تحریکی از سینه بهوپال بطلب این بنده رسید بکم الحق احم
 بستم و یکجمله ۱۲۸۵ هجری از ثونک برآمد دهم محرم ۱۲۸۵ هجری وارد بهوپال شد و ۱۵ ای صفر
 سرنج را ملاحظه کرد و از غره صفر سنه صدر باذ تعلیق باین ریاست درست شد ازان زمان
 تا این وقت که ۱۲۸۵ هجری است نزل بهوپال و قرین هرگز تا اقبال ست ۱۲۸۵ هجری زمانیکه
 این بنده در سنه بود و بهاء حبیب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب
 دید که در صحن خانه او بر فرش سر بر جالس اند و زیر سر پاب صاف جاری ست و رو بروی آنجناب
 آوده انارشیرین چیده و پس پشت عمارتی در شبینه کلمات بوده که و گفتم که آنحضرت
 نشسته اند و فتم و تسلیم کردم جواب سلام یافتیم و گوشت سر بر جا گرفتیم از جابر خاسته بنی فرمود
 که خوب بساعت نیامد مگر در جواب آن حرف عرض کردم نظم من و این رتبه از کجا لیکن

مور پرورده سيليان است بعد و دانه انا را از ان قود هين دادند زود گرفتند درين بياني هيلي
 بن روه و دانه ز گوشه جاي آواز حزين بگوش خورد چي شنوم که کسي ابيات بروزن بشنوي
 مي خواند اين صبح بيا و مانند صبح فتنه کم اندر مدني شود و درين وقت صورت
 مريضه طيبه هم بنظر آمد که چو پايش تنگ و ديوار پايش خام و گل خوششت و ديم و انار کنگه بر
 بلده مشاهده نمودم و کوشک و برزن خاموش افتاده در بين حالت آوازي ديگر از طرف
 ديگر برخاست چنانکه کسي غزل مي خوانده باشد از ان هم يک صبح بيا و مانند صبح ما بآهسته
 ضعف بدليست و بعد بيداري از اين خواب بگر يستولي شده و در دل برودت يافتم و بر
 نيان مصارع سيموه حسرت خوردم **س** سحر کشنده و صلح خواب مي ديم پاي مرا تپ
 طوالي که پير بيداري است و تا ويل خواب چنين بخاطر رسيد که و دانه انا را عبارت و حصول
 حج که و زيارت مدينه باشد و مصراع اول تلويح بر اقا است مدينه و مصراع ثاني تصحيح بکرمه مي ست
 که در تادي و فريضه حج عذر تبيدي مي و عدم تبيئه زاد و راه طه با اين همه مشوق دروني جائل شده است
 اين منته بخيال آمد و بر زبان قال اين بيت حسب حال بگذشت **س** از گدايان تو ام
 شاه لغو مدوي که که چو مرغان حرم در حرمت جاگيرم که اندر لعل تعالي که بعد مدني و ششده بهر
 فبيد اين مقام بکام آمد و ليعاوت تا و بر حج و زيارت نبويست سعدگر و يد بعد و در بهر حال قبل
 نکاح در خواب ديم که در مسجد نماز مغرب گزارده بگورستان که ملحق است براي فاته بر
 اسوات رفته ام ناگاه تا کجی هشب نمايان شد بر قبري رسيدم قبر بفقافت و بزرگي جوان عمر
 بر خاسته نيشست و در خاطر گذشت که ايشان والده ماجدان اند فرمودند اهي باد کار کسي
 کنی که در آخرت بکار آيد اين حرف ترسيدم و گفتم که آن که ام کاست که ناگهان بيدار شدم
 چون در حال خود جستجو کردم در يافتم که بعضي مردم جوان عزاز غير متعنه پيش من مي آيند شايد
 اين صحبت بلناهي کنند ترک دهي کردم و عقد نکاح بستم بچنين درايام صفر سن بارها خواب
 مي ديم که مي پرم و در جهادي نيشست ام فقير چنين رفت که سفر را پيش آيد منجمله آن سفر حج بود

دهم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهده کردم چون بخرمین شریفین رسیدیم هر روز
 بطرح طم با برهان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم دیگر در خواب اکثر اوقات چنان
 می افتاد که راه می روم و در بهم و دنیا صرصره افتاده است آنرا چیده بحسب خود می
 انجام می دادم منام آن شد که در خطبه بقدر تقدیر بر وجه حلال حاصل شد و از مسکنت بدولت
 رسیدیم و از فقر بنفا رسیدیم و بسیار منامات است که چون فلان صبح در بیداری تاویل آن را
 افتاد و بکجه و الداء بهر موم را با این سنگ پیر میان جمله اولاد خود محبت خاص بود و او حیه بسیار
 برای این خاکسار میکرد و ندو علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از تو دل بجنباب که با تمام
 می فرمودند مگر همه رزوی شان با جاست رسیده که حق تعالی این پیغمبر را از علوم کتاب سنت
 بهره وانی داد و دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آستانه فیض کاشانه خود که جزوی سپاس
 و مانده دیگر نیست بر در دیگری نبرد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش انبای زمان حاجت
 داشت و بنمای نفس و از ادگی جزج برگزیده و صبر و قناعت از تحمل و غصه و رضا بقضا بشود
 گردانید و تحمل با احسان احدی جز خود نگر دانید **س** بی نیازی هستی دار و در کربان افتاده
 ما هم از دست خود و خیر بخشیده ایم به و بخانه حاصران تخصیص تدوین احکام سنت سنیه
 و خدمت قرآن کریم و فصول آئینه مزین نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از حق
 و بجز بق عملی زمان و طامات و شطیحات مشایخ دوران و تعصیب زمره فقهای مقلدین
 و ظاهریست بجهت جمله محدثین بر کنار گردانید و روشن و اتبلع کتاب عزیز و سنت مطهره و توح
 اقوال سلف است و ایمانست و غرض در آیات و احادیث و تصحیح اعتقاد موافق صلح قرآن
 و حدیث ساخت پس پس هر کس ناخوش دارد یا شادان شود و کار و بار دنیا و آخرت با خدا
 نه بازید و معروف اصل اصول اجتناب از انفعالات شرک و بدع و تقلی و تجوید و وصول احمال است
 لا غیر تا که توفیق این معنی رفیق سازند گوی که نامه نگار درین پاره کافذ خود راستوده و
 در ویران چشم از درانگر بسته حاکم ذاک بلکه هر چه گفته و نوشته شد حدیث نبوت خالق

به تعریف حقوق رازق است و احسان نعمته را بکافه بندگان و ازین توبه کجا و نعم فایده
 منتظم گاه به غلش خود را باشد ما را که نامن عجوبی تراشند ما را به ما هیچ بنیم در دویم هستی
 هر خطه کعبه رقی تراشند ما را به نعمتهای باری تعالی بیش از آنست که از محسوس ممکن حادث
 سرانجام پذیرد آن تعدد و انعمه الله لا تحصى ها اول نعمت او آنست که در نسل سلاله
 گردانید دوم آنکه الاصلای الهی و ارحام اموات با صدق و صفای بیرون آوردن و سوم آنکه
 در هر قرن عزت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین درین خانه ان بکرات
 و مراتب از عهد امام زین العابدین تا این زمان بکلیح آمدند چنانکه از سابق ظاهرست چهارم
 آنکه علم دین و دهب اهل سنت و جماعت بخشیدیم آنکه در علم و رزق بر بسیاری از خلق فیضیل
 دادیم ششم آنکه اولاد و اصلح روزی گردانیدای غیر ذلک ما لایحاطه به و لایحصر فی مضمون
 هر جا که از بلندی و پستی سخن رود و به از آسان بلند تر از خاک کمتر یکم به نهم ماه جادی الاولی سنه
 دوازده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بزوده ملک کجرات در سفر حج و بر حجت
 آتی انتقال فرموده زبان دامن محبت بوده ام دیگر ننیدانم نه همین و انهم که
 گوش از دوست پینامی شنید اینجا به حوزین ادبای ره پیمایی گشتگی دیدیم نه سرشودیه
 بر بالین آسایش رسید اینجا به غرض که بعد نزول این بلده در سنه هجری بستم چوم شعبان بعد
 انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح باز کیه یکم دختر کلان را الماسام محمد جمال الدین خان بباد و حرم
 نامرب ریاست که نسب ایشان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و مهر
 فاطمی مقرر شد درین جلسه تنبیح جمیع اهل و موالی و ادانی و اعالی این شهر حاضر بودند و بعد از
 صحیحی مکرره هم میان نه آمد تا برسوم بدعت چه رسد و خود و الواجه اهل من متولی نکاح شدند
 اکنون از بطن آن عقیقه حاجیه حرم محترم و زائره مدینه منوره دو پسر و یک دختر موجودند نور الحسن
 طیب و علی حسن ظاهر و صفیه و خواهر او که حنفیه باشد در ایام رضاعت در گذشت و مرغ او
 بردل و جگر است و تا طفل من از جهان برون نیست رحیل به در مردم دیده جا بر خود

نیل به بر خاک فناء طفل حکم آر پی به حق است که اجنس مع کجمن میل به ولادت میسر
 چهارشنبه است و یکم شب شش هجری وقت صبح صادق و ولادت طاهر چهارم بیج الاخره
 در شنبه وقت نیم شب شش هجری و ولادت صفیه است و هفتم بیج الاول شش هجری وقت
 نصف لیل و ولادت حضرت مرعومه غمراه است و چهارم ذیحجه شش هجری روز جمعه بعد نماز جمعه
 شد و بیست و نهم روز زنده مانده پرست و یکم ذیحجه روز چهارشنبه وقت عصر رحمت علی است
 و هفتم نور اکمن است و پنجم شوال شش هجری و هفتم علی حسن ششم ذیقعد سنه صدر روز جمعه
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه علی حسن حلی ساقط شد و بسم الله نور اکمن سیزدهم ذیحجه
 شش هجری روز جمعه وقت اشراق بر موقی محل نواب سکندر بیگم صاحبه ریشیه بیوپال حضور
 اعیان و ارکان ریاست و بسم الله علی حسن بر محل نواب شاه جهان بیگم صاحبه والیه ریاست
 بحضور اکابر علمای بلخ و شش هجری صورت است مولوی علی عباس ادیب چریک کوفی و تاریخ
 ولادت صفیه این آیات گفته اند **اعطی الاله صدیقی الصافی الخلد بننا**
مکرمه فاقت علی المولد ان رمت تاریخ هات البنت صافیة به فهاک ما
 شئت من حوف ومن عدد به واضوبه فی تسعة قد قارت عشرا به و اثنتین مع
 عشر فی ما بلغت زده به و اطرح الی ما استطعت ضعفه ربعه به و خذ من الباق
 شطرا منه و اعتقل به واضوب له مال مال الکعب فی عشر به تظفر بما رمت من
 تاریخها فجد به و تاریخ تطهیر طاهر ختنه علی حسن است ترجمه این بند شمرنده که تعلق به ترتیب
 علم و فضل دارد در خط بزرگ اصحاب است و تحائف النبلاء و حسان با تعداد و مولات به ترتیب
 حروف هجاء که است این نه جای تفصیل است این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان
 سادات گزین فضیلت آگین همان باشند که در کار خیر پیراه و روش آباد ما شاه کنند الولد
 المحقق علی بابا که الف و در امور ناجائز تعقیب احدی ننمایند و بدانند که دولت دنیا ظل نایل
 و ضیف اجل است اعتماد و انشاید و دیر نپاید خشک آنکه در هر حال حاد و خلد و شاگر کبریا بماند تا هر

مقدورست بدلت این حمد و شکر و ست آید ان شاء الله تعالی و قد قیل بحقیقت
 چنانچه فی الشکوٰه من این چیزیم این کریم را بیاورایشان می دهیم تا بکنار منم بقیه مستوجب
 مزینیم شوند و نسبت طبعی و دینی خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که باعث هزاران
 برکات و مانع از صد با منکرات است در هیچ حال از عمر و سر و فرج و ترخ فراموش
 ننمایند که عرویت اصل و سیادت نشا و فرماست و محافظت این نسب و سبب مقدم بر همه
 امور و با محبت ایمان و حسن عقیده و رفیق کتاب و سنت فردا ان شاء الله تعالی خلی نامح ای
 در نه هم خراب و خیال باشد پس بس بکلی سبب مضا عفت عذاب و عقاب گردونی عملی
 مزد بدون جفا و بی پایان چشم و فدا داشتن عین خطا و انعم با قیل نظم هم بازی خورد روزگار
 بودم همه عمر از بخت اسید و اربوبم همه عمر بی مایه بکفر سود بودم همه جا بی وعده در انتظار
 بودم همه عمر و مادرم بر آن که خدا این بخت الفرو و سجاد و در بهر بویال چهارم هم هم
 بودم و همیشگی شعله ام انجمنی شد نظم هم در نیت با هر کنت احیی بوجها که و استبداد
 البلیغی و استکشاف العجمی هی الا مر یا الذین جعلت فقد هاک و من بیک صا
 له ندره فقط فلا یله و در دهان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او که یکی کلان تر از همه و دیگر
 خرد تر از من بود اولی پست و ختم ربیع الاول و ثانیه یکم شوال و فاطمه یافتند و مر استنادرین
 تیر و خاکدان فانی گذار شدند غفر الله تعالی لنا و لهما و لهن اکنون یکیم و یک خواهر که از
 من خرد تر است پس بس شعر اخس کفی رفیق ماند و نه ندیم یک یک رفتند و یزید گشتان
 چونیم بد اکنون چه کنم که نه نام سیدل و مقار بود ولی که گرد و دیمیم آدم بکلیه عجز است
 از سفر عرب نشیت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین ناعم و بختی سیر عالم آب گل کنم و از
 دول و اموال سبب ستانم و با جیال و اقیال جهان روم پس ظهور این تقدیر باین تیریزند
 که بی تحریر یک حدی در دل رسیده عالی بهر بویال نواب شاه جهان یکیم صاحب گریز که در انشا آفتاب
 یعنی رئیس و لا و عظم طبقه اعلای ستاره هند را عید عقد نکاح آمد و خاطر سعادت مظاه

جبرای آن شد که با کسی این معامله رود که در خوردیاست باشد صورتی و سیرت که نگارگان
 این خال متوازی که میر و میریاست بود و بیا و ایشان آمد و با اتفاق رای اعیان ریاست
 و اکابر و دولت نصیر این عهد گردید اول از اسیران انشالی به نیابت دوم ریاست صهر و کرد
 بعده به پذیرایی گوشت انگشته در شکر جبری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع رسوم
 برست که معمول زمانه باشد بوجود آمد و خلعت گران بهابا افراس و اقبال و ماسه و مراتب
 و شکسای و دیگر مراتب ماثوره یا سبب حاصل شد و اقطاع هتاد و پنج هزار روپی سال خطاب
 فراب و الاجاه اسیران ملک بهادر مقرر گردید و کابین بست و پنج هزار روپی داده شد و نظم
 درش دیدیم که ملاک در میخانه زدند و بگل با دم میسر شدند و به پیانه زدند و آسمان باران داشت
 نتوانست کشیدند قره فال بنام من و روانه زدند و چون این عقد مسی بوقوع آمد زمره
 از اهل علم و احباب خیمه های نظم و نظم گزینانیدند از انجمله قصیده بهر لبه بر لوی فیض الحسن فیض
 سنا نبوری علیه السلام تعالی است که در لطف مهابی حسن جوانی بر شرعی عرب می چید و در وقت
 بازار و بای زمان می شکند و بی نده قصیده

ما ذا اؤمل بعد عیش ناغم	ذهبت به و مضی کسین صاغر
بکها تسمع ما تقول به العدى	فتی و تعجد کل صب ها ئم
منت فنت مجالها و لول انها	منت علی مثل بوسل دائم
قتل تشفی و تشبه بالقی	نکحت فتی من فتیة من ها شم
من سرق مرشیم و شها بهم	غمر و ذ و کرم بنات مکارم
و انی صد یقهم بوجه مسفر	و مضی حد و هم یا نف راغم
ورث الکا کبر کا برا عن کا سر	کر ما لکرام فی آله من کارم
ولها معارج لا معارج فی قها	ولها حی کسری و شیمه حاتم
یعناها شم الا نواف و شرهم	ان یوقیو انیها مبرا قتب سخا دم

شمس اذا طلعت بوجه مشرق
 شمس وما شمس فهل من بصر
 لله عينا من رآها حيرة
 من مثلها رغمت انوف عول ذلي
 فهي التي فاقت اما جد قتيها
 لله درهما وبارك فيهما
 بالغ العلى من كان اهلا للعلی
 اشكو الى الله الزمان وجداه
 ما زال يهوى بي كما يهوى الصبا
 حتى رماني حيث اصبح اهله
 يرصوني بغطاة وشراسة
 والله اعلم ما تركت خلاطهم
 ولغظهم وحفا لهم وشقا قهم
 كيف الخلاط وهمهم وانا انا
 يا الهف صدرى كظا كظا مهلكا
 انى اعيش ولا اعيش ومن يعش
 لاهو رصف فارغ كحروفه
 د اذليت به فهل من دافع
 هرگاه این ابیات باعث بلاخطه در آمد بر نوی صاحب موصوف و باره ملازمت
 ریاست بهایوار مناسب نوشته شد لیکن قدم رنج باین دیار نفرمودند و با وجود احوال
 لایور خود منزل آغاج بوزده اندر سلاسه تعالی اکرمند تعالی که تقریب این عقد سید بسى سکاره

برق اذا برزت بشعرا سم
 برق وما برق فهل من شاعر
 من قاطن او ظاعن او قادم
 من مثله عیت عیون لولائی
 وهو الذى باهى عاند ها شم
 ما الا لآت عفر الظباء بحاسم
 وبقیت فیما كنت اسوء ها ثم
 فی کسر اجنحتی و تنفقا دمی
 بحشيشه والظلم شیمه ظالم
 من بین مفتاب و اخلا ثم
 ولبس ما زعموا و ما للزاعم
 الا الامر له یکن بملا ثم
 ونفا قهم و لكل شرقا ثم
 نشتان بین بها ثم وانا سم
 حتى تبین انی کالنا سم
 عیشی لعیش عیش الکلب الواجم
 شر البلاد و فیه شر بها ثم
 شرمیت به فهل من عاصم

و بنا کبر درین بلده بر رفعت و بیس سامان تقوی و طهارت و در دیار و شهر یار میباشند
 چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنی را نیکوتری شناسند و مردم بلاد و دور دست پذیرای اخبار
 اخباری و دریا بند و تار ایشان وصلت شده تیر بهیر صلح جاد و انس و فساد پرست او
 سپرده اند هر چند روی رضا باین ناچار نمیدهد و از قبول دوری خود ازین ابتلای ضروری میجویم ختم الله
 له بالحقسنی و اذا فقه صلا و لا رضوانه الا سنی ایشان و زور و نفوس متصف باوصاف کثیره و از او بکمال
 آنکه در وقت غاصبی و عربی مهارت متوسط دارند عبارت متغزل که بر لبانی تکلف ترجمه می کنند
 دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و احصاء احکام بذات خود دید و دست
 کرده اند چنانکه احوال هم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت مظهر اند بر فعل حسانت و ترک منکرات
 دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانند میبندد دارند دیگر آنکه
 مراعات حجاب شرعی مما مکن نصب العین می مانند و بالا از همه است که خوش عقیده و رافع
 امور شرکیه و بدعیه و مروج توحید و احکام سنیه هستند و این چیزی است که زنان غربا سه
 اهل اسلام دارند و از روح علمای اعلام هم بدان کوتاهی می کنند تا با میرات و رؤیایات چو رسد
 و آنکه بعد تعالی دیگر آنکه قدر شناسان اهل کار و ارکان و اعیان ریاست اند با هر یک معاطله
 بقدر عروت و حیثیت او می کنند دیگر آنکه در صلا ارحام و مراعات اقرار با پیشقدم جماعت
 نسوان بلکه بخدمه عزان اند و اقدم طبیعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست
 قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نمایند ما عند که
 یقند و ما عند الله باقی آری دنیا اگر چه هر با خند و آخرت خند آن
 خند باقی بهتر ازین جوهر فانی است و لکن این صفت است بس عزیز الوجود که در فوج بنی آدم
 حکم عقا و کیما و کبریت احمد و اداری بزرگی بعقل است نه بال و تو نگری بدل است و بهال
 و با کمال خصال حمیده و شمائل پسندیده ایشان بیش از حصاست و تقاض حسن نظم و نسق عمد
 سعادت ممد ایشان که عروس و مهرست در تاج الاقبال تا بیخ بهو پال جلوه فرما ششم بن یکم

شامی در تعجب است که شیطان بتقریب اقامت اللسان نوشته و من الحجة النافعة بحجة الزوجية
و ما ملكت يمين الرجل فانها معينة على ما شرب الله له من الكسح و ملك العين و
فيه اعفاف الرجل نفسه و اهله فلا تطعم نفسه الى ما سواها من المحرم و
يعفها فلا تطعم نفسها الى غير ذلك و كلما كانت المحبة بين الزوجين اتفقا في
كان هذا المقصود اتفوا و اكمل قال تعالى هو الذي خلقكم من نفس واحدة
و جعل منهن أزواجاً ليعشنKEN اليها و قال من اياته ان خلقناكم من أنفسكم
أزواجاً لنتسكن اليها و جعل بينكم من داء و رحمة و في الصحيح عنه
صلى الله عليه و آله و سلم انه سئل من احب الناس اليك فقال عائشة
انتى بنا على ذلك محبت سلمان با ازواج خود محبت شرعى است شهر فلا تغتر منى
بظاهر روى و في القلب ملهى بالارباب و زينبا و احمد و تعالى كفض قد ريس من ان
صور عشق و محرمه صون است و بشق صور حسيه كه مافى اخلاص دين براى رب العالمين است
غير منتون نظم و الله لو لا الله سعاد عباد الله بنى فيقه و الله بالعبد ارحم و لما ثبت
الايمان بى ما يقبله به على هذه العلل فالا مرا عظم به و لا طاعته
النفس فى ترك شهوة به مخافة نار جهنم يتضرر به و لا خاف بى ما من مقام
الهي به عليه بحكم القسط اذ ليس يظلم به حافظ ابن القيم جوزى در اقامت اللسان
فضل بسط در زم عشق مؤردان و سوان محرمه نوشته و آفات و خرابيهاى او در دين و دنيا
بيان نموده در پايه السائل جواب سوالى متعلق باين مقام از ما نيز رقم پذيرفته ميشود و در زمان
بدايت طلب علم و روشنيى موزون طبعان گاه به بطريق تقاضا طبع از من هم سخنه موزون سرخ
چنانچه چند اشعار آن اوان در تحاف النبلاست تحريم يافته مطبوع طبع سنوران باشد كه كن
از ديوانه مجموع هست در كار و بار علوم و نبويه و خردست كتاب و سنت بسيريه و آتش نيل نيا
شده كه بيا كاسه بران آشتى نيو ده و كيف شهر قافيه اند نشير و دلا من به گويم نديش جز و ديلا

سن ۶ ولعنه ما قبل شعره و لا الشعر بالعلماء یزری ۶ لکنست الیق ما شعر من لیدین
 و لیکن مندلک اگر تحریر کی از اجاب در بعض اوقات می شود بی اختیار یکجملهست بهر بی فطرت
 جیاست که از ازل درو مندا آمده ام و با غرام و له تمام دارم حرفی موزون از زبان خاصه بچند و ناله
 و کشتی از تزلزل میرا لای کرد و درین نزدیکی بگی هست در سر است که خدمت آیتی یا حدیثی از کتب
 عزیز و سنت مطهره از دست سرانجام گیر و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد چه هیچ ستار
 بالاتر ازانی نیست که بنده بکار خداوند باشد و از بهر کننا ر شعر دل آرای که داری دل در
 بند ۶ در چشم از به عالم فرو بند ۶ نصیحت این عاجز با و لا و اجاب نیز همین است که همان کن
 صرف وقت خود در کتاب علوم دینی و شغل ملکات شرعی و انهمک در دریافت مرصع
 شایع از نامرئی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معاد نمایند و از بهر نا بایست
 عقیده و عمل و قول و فعل بر اصل بعیده بگریزند زیرا که دنیای فانی روزی چند است و آخر کار
 با خداوند خنک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله ۶ و القائل ۶
 نزلناهمنا نعدا ر تهلنا ۶ کذا الدنیا نزل و لا ر تهل ۶ یظن الموء فی الدنیا کخل
 خلوه الموء فی الدنیا کحال ۶ دولت دنیا و چشم و خدم او اعتبار را نشاید و نعم آخرت و
 بقای او بزر و ال دنیا پس سعادتمند کسی است که آنرا برین ترجیح دهد و این را بران بگویند و بهر تیار
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند چه مصروف شدن نشسته از جلست و عرصه توقف در دنیا امر
 بے اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند بر منہما گشتن شیوه
 ارباب طبع جوانی است و نفوس عالیه انسانی را ازان عارست و کم روزی این جهان که آنرا
 افلاس می نامند محل اتفاقات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا
 قوت و زوری گویند جای مباحث نیست که مال کا مردن است بهر حال هستی بی ثبات
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه اند و در اضافی است و بی ثبات
 بر می که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق

قره‌بهم آید نگریند بیا بزم است و کلماتی که محبت و یگانگی میان آیه نفحات است و نفحاتی که بوی تکلف
 و دوری و آفات است و حیاتی که دل را بهیر اندر ترازو حیات است و دمانی که با ایمان بسوی
 جنت را نذر ترازو حیات درین محل حادث این محال است که مدام جز ملائکات بظهور نیاید
 و باکل متناذرات رونماید که این معامله نیست الهی است که ذات او جامع جمیع اسما و صفات
 و نود و خرد حال انسانی است که حقیقت او و نظر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار
 برست حق عنان خود را به از دوش بند بارگران خود را به ای بنحیه از حقیقت صورت خویش
 باید فهمید چیستان خود را به کجا مرد با هوشی که خود او را که حقیقت الامر نماید و دیگران را هم بگوید
 که آدم صاحب گوشه که سخن راست استعلا نماید و خود هم جاده فهم پدید زاده سازی که کار و
 مردمان و انبای زمان بر آنست بر حقیقت همان گرانی می کند و بر سر داری که نشو و نمایان
 از آنست از صفائی دلان نمی آید چیه هزار حیف که دینداری و دنیا داری هر دو متعلق به مظاهر
 و شمس است پس حق سینه و حق کمره را که فخر خدا احوال و لدای باریک بینان همیشه خراب است و
 کنت چیرین این کا و طبعان مدام شاداب متعقدان و را نکشای حقیقت ناچار اند که بی قصد
 برایشان حقائق الامور آشکار می شود چنانچه بینایان در دیدن هر چه پیش آید مجبور می باشند
 و غرای خواسه می بینند و مقلدان در احتجاب صورت بی اختیار اند که بی تکلف پرده کوری
 بر روی اینها محافضه چنانچه نابینایان در ندیدن آنچه پیش آید مسدود می شوند و جا و جابیتاس
 می نشینند هل یستقیی الکعننی و البصیر اختیار می که ما داریم ننگ بی اختیاری است
 کار و باری که باراده خود بل می آید هر چه بتا چار است نشان امر و کین با هر گیر شود بخودی خویش است
 که جز و بی پیش نیست و مسدود سبکی و تمکین در مزاج بشر طبع توهم اندیش است که غیر از قصد فهم نه
 بالله العجب از ولی لاطائل که من دارم نه او عقل معاش و معاد است و نه فعلی که مفید ظاهر
 باطن گردد و بل می آید خدا ایم اینجا چنانچه محض بصفت ربوبیت خویش با این بسیجی بری پرورش
 می کند غالب که اینجا هم صرف بر محبت علامه خود و بخت و از گناه بی نهایت من عفو کند نظم

یارب جانی که جمله هست زاید به یارب جدی که کار طاعت آید به یارب عملی که با تو نزدیک
 کند به یارب علمی که جز تو ام ننماید به چون زاهد ریاضیه مطاعت و عبادت برای نمود
 خلاق می نماید عند التذیبه آن بالعکس بظهوری آید پس شازش نماز سکوس باشد و حاصل دعا
 و دوست افشوسه اگر حسن مسا و خواهی و حسن معاش به بر مرضی حق بجان و دل را رضی
 باش به سودی نکند تصنع و ساختگی به می ساخته باش و هیچ خود استراش به هر چند با از روزگاری
 پیدا شده ایم از همان روز پیغام اجل دیدم به ما میرسد لیکن احوال که بلیت و موسم پیری است
 و عمر فانی و حیات مستعار قدم در مرگه عشره فحاس نهاده خود موت هر دم به ما میرسد
 اسید واری از حضرت باری آنست که دوام شایده نمود غنایت و باریت ما را
 آید و بعد مردن نجات و مغفرت و عفو و نماید و این نفس شکسته و این ایمان پشیمان
 و دل اندوه آرمیده در کونین بیاساید و در حیرت غفلت کیست و غفلت از ان غافل است
 که اول حساب و کتابی و سوال و جوابی در پیش نیست و اول اجابت و جوابی به دعا و دعا
 و عتاب و خطای در یکبار نیست که رات از عمر را آن جزو فضل حق بنامه و تالی ممکن نیست
 کلان سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالضرورت قریب به انبیا تا زمان
 می گردند و بر قدر استعداد اطاعت انسانه و انامی شوند و از غایت است و تعظیم و تشریف بران بر
 جوانان لازم فائده عقد های که به پیران حل گشته هنوز از جوانان در حجاب از چه تمییز بدن
 چیزی بتقلید و قیاس پنبی و دیگر است و به چشم دیدن و دیگر دنیا که از غیبه ان تا بدین تفاوتی نیست
 همچنان از دین تاریدین فرقی باشد حق تباری فائده با بگویند و از ان و صدق اینان
 طالب گوید و ساند این فرزندان که از طرف خالق کل و ابدی به ما عذایه است شده اند
 اسید و ارم که دست سعادت و جلیت و طبیعت طینت و امن ایشان فرورگیرد و حافظ حقیت ایشان
 در دین و دنیا در حیات و بعد ماتن و بهل فرنگد و در آسمان در بار فاینا به به شکبائی و
 محبت و دوسوی بر طبق خدا و کل بر بقا و در البقاء بهل اجابت رسد و التمس ان لا اله الا

لَقَدْ مَحْصَرْنَا الْآلَيْنَيْنِ أَصْفَقُوا وَتَوَلَّوْا الصَّالِحِينَ وَتَوَلَّوْا أَصْحَابَ الْخَيْفِ وَتَوَلَّوْا أَصْحَابَ
 الْخَبَرِ ۝ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ
 يُدْرِكُهُمْ مِنَ فِي السَّمَاءِ وَإِنَّ حَدِيثَ سُلَيْسَ بِأَوَّلِيَّتِ بِمَارِيْدَةٍ اسْتَفْرَدَانِ كَمَا سَكَرَ دُرِيْدَانِ
 كَدُّوْنِهَا سَمَاشِ إِشْيَانِ بِقَدْرِ رَحَابَتِ بَلَدِهِ زَاكِرَانِ بِرَأْسِ نَقْلِ وَكَدُّوْنِهَا مَعْمُوقِيَّةٌ كَجَدِّ نَعْمَتِ
 الْكَفَرَانِ كَحَتِّ سَبْتِ بَرْدِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 رَسُلِ الْأَمِينِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا نَجَانِ بِنِيسِ نَفْسِ كَمَا مِثْلُ أَنْ بَصُرَتْ عَمْرُو زَكْرِيَّا كَمَا تَرَوْنَ يَا
 دُرْخَانَهُ جَرْدِ سَبْتِ بِأَشَدِّ مِنْ عِلْمِ نَافِعِ وَعِلِّ صَاحِبِ الْخَلْصِ سَبْتِ وَبِجَانِبِ الْأَصْحَابِ
 هَدِيَّتِ نَحَالِ الْبَهْمَانِ ثَابِتُهُ رَدِّ الْقَلْبِ أَوْ دَارِ لَيْلٍ وَنَارِ الْهَجْمَةِ أَشَارُ وَفَسَاقِ وَفَارِ شَاوِ
 رَدِيَّتِ الْهَلِ زَاكِرَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 پَسِ شَاهِدِ وَبِجَانِبِ الْأَصْحَابِ كَمَا نَجَانِ بِنِيسِ نَفْسِ كَمَا مِثْلُ أَنْ بَصُرَتْ عَمْرُو زَكْرِيَّا كَمَا تَرَوْنَ يَا
 نَيْسَبَ الْأَمْرُ دَاكِرَانِ ثَابِتُهُ رَدِّ الْقَلْبِ أَوْ دَارِ لَيْلٍ وَنَارِ الْهَجْمَةِ أَشَارُ وَفَسَاقِ وَفَارِ شَاوِ
 جَبَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 رَدِيَّتِ الْهَلِ زَاكِرَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 خَيْرِ صَالِحِ وَفَارِ شَاوِ رَدِيَّتِ الْهَلِ زَاكِرَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 كَوْنِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 وَحَسْبُ جَبَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 مَوْنِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 خَيْرِ صَالِحِ وَفَارِ شَاوِ رَدِيَّتِ الْهَلِ زَاكِرَانِ سَبْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ وَاسْتِ وَاسْتِ بِأَبْوَاقِ الْعَقِيْنِ
 وَعَذَابِ الْآخِرَةِ شَرِّ الْعَذَابِ كَمَا مِثْلُ أَنْ بَصُرَتْ عَمْرُو زَكْرِيَّا كَمَا تَرَوْنَ يَا
 نَيْسَبَ الْأَمْرُ دَاكِرَانِ ثَابِتُهُ رَدِّ الْقَلْبِ أَوْ دَارِ لَيْلٍ وَنَارِ الْهَجْمَةِ أَشَارُ وَفَسَاقِ وَفَارِ شَاوِ

میر عید الکی خان نواخته در تقریب جشن تاج محل عزیزه و شوی اورا خلعت و امانه اطلاع یافت
خواهند بخشید اورا سه ولد است اشرف جهان بگیم ولادتش ۱۲۳۲ محرم شب چهارشنبه ۱۲۹۹ بوده دیگر سید قشوی
و وی نواخته یک نیم ساعت روزیوم سه شنبه یحیی هم بیع الما ول ۱۲۹۹ هجری یوم خود آمدن
سوم سید مصطفی و وی شب جمعه نیم شب ۱۵۰۰ بیع الما ول ۱۲۹۹ هجری متولد شده نام تاریخی او غلام مصطفی
و میر معظم است باریک الله فیهم

میر علی حسن خان سلمه الله تعالی

ولادت او در سنه ۱۲۹۹ هجری - ۱۰۰۰ هجری نیز خطاب به میری و خانی است و ثانیاً خطاب
فرزند سعید صفی الدوله حاکم ببار در اطراف رشیه و معطیه اشیا دیگر بدست آورده و در هیچ
وجه اعوانه خلعت و قبول و جز آن بهمان ببار در کلان خود دست اهل خانه او عشرت الفنا کنم
خواهر خرد الیانا شایخ بزرگ او باشند در سال و ماه واحد هر دو عقد در یک روز بصفت مذکوره بالا
بوقوع آمده و هر پنجزار روپیه متعین شده دختر می دارد موسوم بزیب جهان بگیم نام تاریخی او
یکه صغیری دیگر غنیمت بیکه است تنغیه در تقاریب این هر سه اعراض در بیدار و مصافحت بشیاء
مبذول شده طوی عزیزه و رشیه معطیه متکفل بودند یک لک روپیه در آن صرف شده و در
طوی هر دو عزیزه هم آنچه می بایست بر روی کار آوردند روز رسیدن این اعوه در بهوپال با عروسان
خود بکلی سپاه ریاست بامست مراتب و دیگر سامان جلوس تاجا نگار باد استقبال کرد حق تعالی
در اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابنا ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی الله بعد ازین

سعید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان است تاریخ ولادتش زیر ترجمه پدرش گذشته وی هنوز
ولید رضیع است و از خواهر خود زینت جهان بیگم خود ترا مید و ارم که این مولود
مسعود چرخ کاشانه خویش و مصباح بد و مان سنت کیش خود گرد و از عمر و علم و
دولت بهره کافی را باید هد اخذ دارد تا ذکره فی هذا المختصر الی الحس الله اولاد و انخا

نقشه تواریخ وقائع مختلفه مندرجه کتاب هـ						
نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	سنة تقریب
۱	ابوالقاسم محمد رسول الله صلی علیه وآله وسلم	دوشنبه دوم	مکه معظمه	روز دوشنبه	مدینه طیبه	
	برج الاول یا هشتم یا دوازدهم	زاد با السدر شرفا		و کجا دوازدهم برج الاول ساله		
۲	ابو تراب علی بن ابی طالب صلیه السلام	در که درون خاکی کعبه روز جمعه سیزدهم چوب بعد سی سال از عام الفیل	"	بست و یکم شهر رمضان شب شنبه	بخف اشرف	
۳	ام محمد فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رضی الله عنها	در که بسال سی و پنجم از واقعه فیل یا چهل و یکم	"	شب شنبه سوم رمضان بعد شش ماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول اصح	مدینه طیبه	تکلیح در شهر رمضان سال دوم از هجرت بعد عزت از بدر یا در راه جعفر یا در اوائل محرم یا در چوب وینا در راه دیکجا بعد واقعه بدر در شوال سده اتفاقا

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	دفن	تقریب
۴	ابو محمد اسعد الحسین علیہ السلام	در مدینه طیبہ روز شنبه پنجم شعبان سنة هجری ۱۰ حل شش ماه	مدینه طیبہ	شهادت دهم محرم روز جمعه سنة هجری ۹۱	کربلا	
۵	ابو محمد امام زین العابدین علیه السلام	در مدینه یسکینه پنجم شعبان روز پنجمه هجری ۱۳۳	مدینه منوره	روز شنبه و دهم محرم یا نهم دهم محرم ۹۵ یا سنة هجری ۹۴	بقيع غر قدور قبر امام حسن علیه السلام	
۶	امام باقر علیه السلام	در مدینه طیبہ روز سه شنبه ۲ صفر ۵۵ هجری	"	در حمیه شهر ربیع الاول سنة ۱۳ یا در ۲۳ صفر ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶	بقيع غر قدور قبر اهل بیت	
۷	امام جعفر صادق علیه السلام	سنة هجری ۱۱ روز سه شنبه قبل طلوع غروب هشتم رمضان سنة هجری ۱۳	"	شوال ۵۸ هجری در مدینه	"	
۸	امام موسی کاظم	در مدینه طیبہ	"	۲۵ رجب بغداد در محراب		

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	مدفن	تقریب
	علیہ السلام	روز شنبه قبل طلوع فجر ۱۲۹ یا ۱۲۸ هجری	==	۱۲۳ یا ۱۲۴ در بغداد	شونیزیه بیرون قبه	
۹	ابو الحسن امام علی رضا علیہ السلام	در مدینه طیبه روز جمعه ۱۵۱ یا ۱۵۲ شوال یا هشتم یا ششم شوال ۱۵۱	==	بشتر طوس روز آخر اصفه ۱۵۲ یا به خیمه فی کعبه یا سیزدهم ذی القعدة ۱۵۲ انجری	طوس متصل قبر رشید	
۱۰	ابو جعفر امام محمد جواد علیہ السلام	روز شنبه پنجم رمضان یا نصف رمضان ۱۹۵ هجری	==	روز شنبه پنجم ذیحجه ۲۲۰ یا ۲۱۹ در بند اد	بغداد نزد جسد خود	
۱۱	ابو الحسن امام علی بادری علیہ السلام	در مدینه روز یکشنبه ۱۲ رجب یا روز عرفة چهار یا سیزده و دو صد	در مدینه طیبه	دوشنبه ۲۵ جمادی الآخره یا ۲۴ یا ۲۳ رجب ۲۵۲	سمرقند	
۱۲	ابو محمد امام حسن عسکری علیہ السلام	در مدینه روز پنجشنبه ۳۱ یا ۳۲	==	روز جمعه یا چهارشنبه	متصل قبر پدر	

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	وفات	تقریب
		۱۰ شہر سبج الاول یا سبج الآخر ۱۲۳۵ یا ۱۲۵۵ ہجری	•	۸ سبج الاول یا جامدی الاول ۱۲۳۵ ہجری		
۱۳	محمد مدی علیہ السلام	۲۵۵	مریہ طیبہ	غیبت اور نزد شیعہ بہرہ اب سمرن رای در ۲۴۲		
۱۴	جعفر زکے بن علی نقی بن محمد تقی					
۱۵	سید السادات علی اشقر بن جعفر زکے					
۱۶	سید عبدالعزیز علی اشقر					
۱۷	سید محمد بن سید عبدالعزیز				بغداد و مقابر قریش	
۱۸	سید احمد بن سید محمد					
۱۹	سید محمد بن سید احمد					

نمبر	نام	سنه ولادت	وطن	سنه وفات	برفن	تقریب
۲۰	سید جعفر بن سید محمد					
۲۱	سید علی موبدین سید جعفر					
۲۲	سید جمال اعظم بن سید علی موبدین				۱۲	
۲۳	سید احمد کبیر بن سید جمال اعظم گلگیر					
۲۴	سید ابو عبد اللہ جلال الدین قطب عالم بن سید احمد	شب برات سنه		دسم ذی الحجہ سنه ۶۹۵ھ		
۲۵	سید ناصر الدین محمود بن سید جلال الدین					
۲۶	سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود					
۲۷	سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد کبیر					

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	رضی	تقریب
۲۸	سید جلال ثالث بن سید کریم الدین		قنوج	سید خانبه ۱۲۵۰ تجدد ۱۲۵۰	قنوج	
۲۹	سید راجو شیدین سید جلال ثالث				"	
۳۰	سید جلال راج بن سید راجو				"	
۳۱	سید تاج الدین بن سید جلال راج				"	
۳۲	سید کبیر بن سید تاج الدین				"	
۳۳	سید علی صغیر سید کبیر				"	
۳۴	سید لطف علی بن سید علی اصغر سید علی اصغر				"	
۳۵	سید عزیز الدین بن سید عزیز الدین				حیدرآباد	
۳۶	سید لطف الدین بن سید عزیز الدین				حیدرآباد	
۳۷	سید اولاد بن سید				حیدرآباد	۱۲۵۰ تقریباً

نمبر	نام	سند ولادت	وطن	سند وفات	مدفن	تقریب
	انور جنگ بہادر بن سید لطف اللہ					
۳۷	سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ محرم	سنہ ۱۲۵۳ ہجری قنوج		روز پنجشنبہ سنہ ۱۲۵۳	قنوج	
۳۸	صدیق حسن بن سید اولاد حسن مرحوم	در بریلی نوزدیم ہجری ۱۲۴۸	"			
	سفر بھوپال					۱۳۔ رجب سنہ ۱۲۷۱
	ملازمت ریاست بھوپال					غزہ رمضان سنہ ۱۲۷۱ ہجری
	تکلیح اول					۲۵ شعبان سنہ ۱۲۷۱
۳۹	سید نور حسن خان ابوالخیر بست دیکم رجب سنہ ۱۲۷۱	روز چہار شنبہ وقت صبح صادق سنہ ۱۲۷۱				
۴۰	صفیہ بیگم	روز شنبہ وقت نیم شب ۲۷۔ رجح الاول سنہ ۱۲۷۱				
۴۱	سید علی حسن خان ابوالنصر	۲۸۔ ربیع الثانی سنہ ۱۲۷۱				

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	نقطة سید نور الحسن خان					۲۵ - شوال ۱۲۸۲ هجری روز یکشنبه بعد عصر
	نقطة سید علی حسن خان				صباح آن در محراب جامع دارالاسلام بمکه بمبار در فون شدند	هشتم و نهم و یازده ۱۲۸۳ هجری روز جمعه بعد عصر
	بسم الله سید نور الحسن خان					۱۳ - ذی الحجة ۱۲۸۳ هجری روز جمعه
	انتقال والده احمد غفر الله لها			روز دوشنبه وقت یکپا شب ۲۲ محرم ۱۲۸۵ هجری شد		
	انتقال خواهر بزرگوار			۲۷ ربيع الاول ۱۲۸۵ هجری		
	انتقال خواهر اوسط			یکم شوال ۱۲۸۵ هجری		
	روانگی حج بیت الله					۲۷ شعبان ۱۲۸۵ هجری
	ختم قرآن سید نور الحسن خان					۵ ربيع الاول ۱۲۸۵ هجری
	تیر و بیرئی خود					سوم شعبان ۱۲۸۶ هجری
	بسم الله سید علی حسن خان					بر محل شکار ۱۲۸۶ هجری

نمبر	نام	سنة ولادت	وطن	سنة وفات	مدفن	تقریب
	نیابت دوم					سنة ۱۲۹۶ هجری
	نکاح ثانی					سنة ۱۲۹۸ هجری
	عقد صفیه بیگم					۳ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۵ روز دوشنبه بعد عصر و مولوی عبدالقیوم صاحب مرحوم خطبه خوانند
	اشرف جهان بیگم بنت صفیه بیگم	۲۴ محرم سنة ۱۲۹۶ هجری				
	نکاح سید نور محمد خان و سید محسن					سنة ۱۲۹۸ هجری
	سید نفی ابرن بیگم	سنة ۱۲۹۹ هجری شنبه ۱۸ ربیع الاول				
	زینب جهان بیگم سید نور احسان	۲۹ ربیع الاول سنة ۱۲۹۹ هجری				
	سید طفی ابرن بیگم	۵ ربیع الاول سنة ۱۳۰۰ هجری				
	زینب جهان بیگم بنت سید محسن	۱۹ ربیع الاول سنة ۱۳۰۰ هجری				
	سید ابوالحسن ابن سید نور احسان	۲۳ شعبان سنة ۱۳۰۰ هجری				

خانه طبع نخبه فکر و قاذرین نقاد مولوی حکیم اعظم حسین دیوبندی سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید و بیکاریم که جانها جز بیاوشن توان آسود
و جبینها جز بجانهاش نتوان فرسود و برگزیده رحمة للعالمین را درودی که هم آمل و هم شاکر
را درگیرنده آید میفرستیم که دلش جز بدینش نیگراید و کاری جز بیکشش نیگشاید اما بعد
حق آنگاه را مرده حقیقت آگاهی و باریک بینان را صلاهی روشن نگاهی که نامه نامی
و محیة سامی موسوم بالرفع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاست و نقابت ذات عترت آیات دوازده
امنه فرخ تبار و اولاد اجداد ایشان را آینه صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد و لعل
عالی حضرت و آلاء اجمت فرخنده ذات پسندیده صفات عدالت منش هدایت روشن
وارث انبیاء جانشین اصفیاء خلافت اثنا عشر افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش همایون خطاب نجسته القاب
و الاباء امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر و زاوله
المجد و التقاض که اندرین نامه موشگافانه از تحقیق النساب مخمنا در میان می نهند و هر کس را
از اسلاف خویش تن که بر و منند شاخهای گلستان نقوی و گرانها گره های عمان مرصوف
بوده اند نشان میدهند درین زمانه سعادت خای مسرت افزای حکمرانی مملکت آرای
عالی هم تعدلت پیرای کسری چشم تره های طریقه سلطنت رانی تر و روشن سواد محیة جهان
بفقیس سلیمان همال توشانه سکندر و شال کشور کشای رعیت پناه دلش لوای دولت و
شوکت شعار دیانت و ثار حصول آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت توام جناب
نواب شاهجهان بیگم کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقه اعلامی ستار و
ورئیسه جوپال ادا امداد العز و الاقبال بمجمیع علامه بزرگی اثر عالی نظر موشگاف

مضمومات مغز بالایی معلومات حائز ملکات: حیدر ابو الحسن سید ذوالفقار احمد
 حماد الهدی الاصد و دیگر فضیلت پناه و حقائق آگاه ایزد شناس معارفناست حاج محمد
 عبدالحق کابللی ایدیه الهدی الولی و کتابت شکر فی طراز ندرت پرداز محمد عبدالحق
 لکهنوی سلمه الهدی القوی با داریت کاروان امانت نشان مولوی محمد بدیع الزمان
 اعانه المنان رونق افزای طبع ثنائی گردید و آگاه درونان حقیقت طلب را سرایه
 حصول آمل و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رساله الفرج الناصی من الاصل السامی از حافظ محمد
 شمشیر گارد غالب دهلوی ملازم ریست بھوپال سلمه الهدی

گلوای دل این شور و کان کیست	نمک ریز ز خمت نمکدان کیست
بزمیکه مارا بدل بسته اند	بشو چنین کم دل جسته اند
نمک دار و آهنگ پر درد ما	یرائی دل ز ختم پر درد ما
خنی کوک فرما بی ساز ما	ز سه زخمه تار آواز ما
طراز عجب بسته ام تاله را	که از دل به لب برد بخاله را
عجب معنی در نوای هست	که آوازی من دلربائی هست
درون دل ما که فلک جوش	کز ان جوششی آدم درخروش
نوا بی یکتا بی کیستم	خوش آهنگ آوازی کیستم
آسی نوا ساز من از کجاست	کز دلبهر عالمی صد نو است
فلاطون بیک رخسار شاد است	فلاطون صدا رخسار نام است
مگر آنچه عالم از او پر صد است	ز نیروی کلک خداوند است
بعضی کشایند را و ما	فلک رتبه نواب جم جاد ما

نوازش ز بهستان خلقش گلے
 اگر پاچو من گاه دل خوش کند
 سخنور چه شوخی و شنگی کند
 مگر سخت بو پالیان یا درست
 بزرگ ست صاحب لکین نیز هم
 جهان را کران تا کران گشته ام
 ندیدم چو او نامور دیگر
 چه گویم چه جادو عیان میکند
 به بیخانه فضل و دانشوری
 نمی گفتگویش فزاید بهوش
 اگر رخصت می کشیدن و به
 چراغ سخن تا برافروخت ست
 اگر میح عطر سخن گل کند
 جهان و جد کرد از هم و زیر او
 نویدی به بلبل بگوید ز باغ
 معانی بکشد نهاید جمال
 عجب بخردی طوطی و دانشوریست
 نوشت ست در علم دین صد کتاب
 اگر از خرد نامی امیر
 ولی بسکه شوقش فزایش کند
 ز تفسیر قرآن چو فایز نشست

گل دوستش ادبش بلبل
 نفس در خم و چرخ پریش زند
 بنام سخی بجز تنگی کند
 که سید درین مملکت سرورست
 گرامی بدنیادین نیز هم
 بهر گوشه و طرف بگذشته ام
 نه اقبال مندی نه دانشوری
 بهر جا که معنی بیان میکند
 خم آسمانش کند ساعی
 بگردم هر حضرت می فروش
 شربش دماغ رسیدن به
 دلم را به پروا نمی سوخت ست
 بشاخ سخن یا سمن بشکفت
 ز سه نعمت می فرمایند او
 به پروا نکان میرساند چراغ
 بود بکه شعل فروز خیال
 کش از دانش هر خط و نثر است
 سر آسان بهی آفتاب
 نویسد کتابی در آرد شصت
 بدیگر مظهر اگر ایش کند
 چه زیبا نسب نامه نقش است

<p>چه نیروی کلک است گویند گری سغانی بظلمات لفظ از صفات لفظ در نشانیش مطلب است خود از گیسست این معنی نکند نیز نشانند ساقی گریبای گیسست عجب طر فکی وقت قضین او هزار آفرین مرچین خامه را درواز بزرگان اهل هنر چو از سیدی هست کلام از او کسی را که چشمست بنیای او چه خوش مصرع سال تاریخ است</p>	<p>که یور در آمد به گلشن گری نسب میرساند آب حیات که هر روز وابسته به شرب است که هر لفظ او آمده نغمه خیز که هر حرف میخانه به خود گیسست شگرفی بهین مضامین او است که زین گونه نوشت این نامه نسب برد خود را به خیر باشد کسی کین نسب را در عالم از او زهی بخت چشم تماشا است او سیاق نسب نامه نقش است</p> <p>۱۲۹۱ هـ</p>
---	--

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور احمد نور مرحوم و محفوظ

<p>ندانم که دل در تنای گیسست گهر گر چه در قعر عسمان بود بود گر چه یاقوت در خار سنگ ز پر گندگی نشر جفا شود عیانست انوار ذات از صفات مرا هم که در جلوه آسب بود بآن آفتابم مقابل بسین چه غم اینکه دورم ز قریب حضور</p>	<p>درین قطره شوری ز در گیسست ولی قره العین نیسان بود ز خورشید دار درخ آفتاب رنگ کنی قطره اگر جمیع دریا شود صفت هست زائنده داران دانا مرا این نورم از آفتاب بود بیاجب ملوۀ ماو کامل بسین رسد فیض خورشید ز دیکه دور</p>
--	--

سخاوت ز اوصاف و آیت
 بود علم و فضلش به عالم علم
 اگر از دقت عقل راندش
 فلاطون ز ندیش او حرف چو
 ز دانش بود رستی آشکار
 صدیق صحابه و صدیق نام
 بصدق و صفا خاطر آینه اش
 دلش در صفا صبیح صادق بود
 بعلم و عمل رسید هر دین
 شمال و صبا خاک روپ درش
 از و آمده آب در جوئی عدل
 بود چای اهل بصیر در کش
 جهان کرده خوش این عدل خوش
 جهانی از و آمده شاد کام
 همایون بود نخت بهوایان
 نمی بدر کامل با و چه جمال
 بوقت تکلم سحاب شگرف
 بوصفش چو روشن باین نوشت
 بهر سیادت سبیل نامه اش
 نسب نامه خود که تحریر کرد
 جهانی شده زنده بعد از حیات

شجاعت ز افواج او راسته
 چه حاجت به شرح لوح و قلم
 اگر سطر کشد جز و خود بغل
 مگر آنکه برهم زند از غنوم
 ز احکام او کار عدل استوار
 به خلق حسن مشهور در نام
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش
 رخ او ز خورشید فائق بود
 از و استوارست بنیاد دین
 بود انش و جن هر دو فرمان برش
 از و فریبی دیده پهلوی عدل
 کند ناز بر سر مه خاک برش
 که پهلوی گرگ است بالین پیش
 خدا داردش بر سر نظام
 که نواب مآدمه حکمران
 زهی سند را می جا به و جلال
 بوقت غموشی محیطی ست ثروت
 قلم در نقش شعله ز طورش
 بر آیات نصرت علم خالده اش
 بسا نقش ارزنده تصویر کرد
 مگر ملک او داده آب حیات

	<p>کہ گوئی ہر سیکری جان دمید براید ز یک چشمہ بسیار رود شجرہ مایہ دار از شجر آمدہ رود چون شگوفہ بر آید شمر یکے گوہرین سلک آراستہ دران دودمان شمع کا شاد آست کہ احسن نوشتاوانسب ہر را نسب نامہ ز بدہ گشتہ رقم ۱۲۹۱ھ بکرسہی اقبال نقشی نشانند ۱۲۹۱ھ</p>	<p>بدان گونه ہر نقش زیبا کشید بیک جود آمد ہمسر در وجود پدر نامور از پسر آمدہ ✽ پس از صبح صادق زندہ سر تو گوئی بصد خواہش خواستہ نمود آن سلک اوریکہ آست بسالش چنین راندہ خامہ را بد فقر نوشتند اہل قلم و لیکن ملک نیز از عرش غوزند</p>	
	<p>تاریخ دیگر این سالہ از منشی احمد علی صاحب متخلص با حمد</p>		
	<p>دگر نیز در بحر حنائے اگر گویم ترا شنائے بال احمد مرا ولائے ترا سرایم ہر سر رائے کہ از تو دارم ہر ہوائے کہ کم نہ صرفہ بآن خدائے کہ کم بموئے ز تو بہائے نہ از شمالے نہ از صبا ئے فرشتہ روئی نخبہ رائے ملک حقیقت بشر نہائے</p>	<p>بحمد و تسبیح و سجدہ دان پس از درودی بجان احمد بنص قاطع شد ست و جہاب ترا بد انم ترا بخوانم ✽ حدیث را نم من از تو ہر دم چو کار افتد بجان نشان اگر جہانے کسے بیار د ترا چو بینم دلم کشاید ✽ نقص طبعی عزیز وضعی ز آل احمد ز نسل حسید</p>	

خدا پرستی خدا شناسی
 چو شب جهان را بالباس بخش
 بشهر اندر چو دل بسینه
 امام سنت بصد کر است
 بصد شہامت گر عدالت
 ہمسہ و قافو ہمسہ مروت
 سپید پوشے و جامہ زیبی
 بمستندان بسے توجہ
 بفرق دولت کی کلاہم
 بحسن تدبیر رخنہ بندی
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد
 ستم ظریفی و بذلہ سنجی
 کعب سخن را نگار بندے
 ز فیض باری نصیب یابی
 ز فضل و دانش بسیر عامہ
 بیاسے مردی فلک نور دے
 بدہر بہین ست نام نامے
 امیر سلطے و والا جاسے
 بہ آستان مجلس ایت
 ریاست تو زہے سعادت
 بدہر اندر تو دیر باشے

نہ خویش بینی نہ خود ستائے
 چو صبح در دم چو آفتاب کشائے
 بزورق اندر چو تاختائے
 جہان امیری و مہر لائے
 بقصر کسری قدم کشائے
 ہمسہ صداقت ہمسہ عتائے
 جہان فریبے و دلربائے
 بدردستان ہجو ووائے
 بدوش عفت کی دوائے
 زکار بستہ گرہ کشائے
 بسی مناسب بسنی بجائے
 لطیفہ گوئی سخن سرائے
 ز زلف معنی گرہ کشائے
 عقیق و صدیق و پار سائے
 ز خلق نیکو بن قبا سائے
 بزور بازو جہان کشائے
 یکی حکایت بہر سرائے
 چو از تو ناز و بود بجائے
 فلک بتعظیم جہہ سائے
 سیاست تو ستم زوائے
 ز حق اجابت زمیں بجائے

<p> اگر گویم دعا سے دولت چنانکہ داری درین جهانی سخن بیوسف رود که از تو تو نیز احسن مقام دانی درمی زبانی وره بدیسه سخن بجائے تو دیر پایده خدای بنواخت این جوازا کہ ہرچہ اندر دلش بیاید سخن کہ کردست از نیاکان یکان یکان را چسبش خدای بستو داین کسان عجب کسانند حال ایشان بنام ایشان بجان تصدق مرا کہ کار دگر نماندست ز نسل حیدر بجان محبت از انچه گفتم بجائے گفتم چو این صحیفہ تمام خواندم بسال تاریخ فخر کردم چہ نسل باقی وصل ثابت ۱۲۹۱ھ </p>	<p> دگر چہ آید ز من گدائے دران جهان ہم ہی بجائے یکی ست و اندر اجرائے بہرچہ باشی سخن سرائے ترارساند سخن بجائے تو خود تباشی درین ہر لائے بلطف غولیشش با عطلے قتادہ یابد بہ پیش پائے نگو نوشتست لہجرائے بیان دلچسپ و دلکشائے بمصحف اندر بجای جائے کسے نداند مگر خدائے بیامی ایشان سرم قدائے درین جهانی و آن ہر لائے ز آل احمد بدل و لائے ہر انچه گویم بود بجائے ز ابتدا ئے بانتہائے بگوش من ز چنین ندائے اگر گوئی بود بجائے </p>
--	---

نام تاریخی این سالہ از حافظ سید محمد سورتی مصنف طائف ریاست پال

<p>شجره السعادة لفروع انساب السيادة</p>	
<p>تاریخ ششم تالیف این ساله از عبدالعزیز اعجاز مصرع *</p>	
<p>چه نسب نامه صدیق حسن خا صاب</p>	
<p>تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب دیوبند</p>	
<p>سرد فتراعلام بعلم و ادب آمد یخضم شرر ریز برق غضب آمد باغی مست که نخلش همیشه طلب آمد بر خلق بفتوا می قضا مستحب آمد نخل کرم احمدی و علم رب آمد دائم لب لباب بقا تشنه لب آمد گرد ز بد بچگاه کسی نمیشد آمد چندان ز حسد سوخت که خود بوی آمد قلب سخن امروز بقیمت زهر آمد خورشید یکی فارس زین سلب آمد آیین گری شیوه اهل طلب آمد لبریز و صد ساغر منت العتب آمد احیای ره و رسم کرم را سبب آمد از علم نیمی جمله وراثت طلب آمد لر زنده تراز سیکه اصحاب تب آمد</p>	<p>جم مرتبه صدیق حسن تاجان بهادر برد دست گرایش ز نیسان بوست در موسم جودش هوس اهل تناسل بقیه خداوند که هر صبح دعا بشنود خویش بخاطر بخشش اشراق قلم و سائل که بدریوزه رخ آورد بدراو بنشست بدورش نگهبانی کا از عاقبت کار حسودش چه توان گفت جنس هنر از تربیتش نرخ گران داشت در جمع جلوریز که تازد بر کایش ز و تصفیة قلب توان یاد گرفت در بزم وی از سیکه را حقیقت طبعش چه بهاری که ماند گل و ریاح افشا نذر انداخته اهل چشم بست در یاب محابت که غضنفر حضورش</p>

صد قافله در بند ز ملک عرب آمد کز دفتر تحقیق همه منتخب آمد روشن دل و نام آور و فرخ آفتاب فرخنده گی علم و عمل مکتب آمد آواز ده نام آور و عمی و آب آمد فرخنده نسب نامہ و الانسب آمد ۱۳۰۱ هـ	لبیک زن امروز بطون حرم او پرداخت گرانمایه شب نامہ خود او بنگر همه سادات درین نامہ که هر یک از حضرت این قوم هر قرن جهان را آن اصل بروند که فرشتہ یکتا چون از پی سالش درانش گرفت
--	---

طالع الاسعاد

تخت تاج سعید النور السعید

لاعتاب معالی الملك الجلیل السید السند النبیل ذی القدر العظیم
والشان الکبریم محمود المناقب وممدوح المناثر السید محمّد صدیق حسن خان
بمآد نواب مملکت یونان العلیه حفظه رب البیہ

یا زوی بالنورانی عیال اصطباتی خادۀ من نغمها سکر می شمس حسن بھو اھا	فی ہوی من سلبت منی فراہی لا باقداح الحیات والعقار علقت شمس النھار
--	---

دوسرا

بہا ظ کنبال اسرتی بھجت ظلمت اولہ ادد وہمت قلبی المعنی	وہو رد الخد منہا قل سبتی ما الذی اوجب حق ہجرتی من لظی البھج بنار
---	--

دوسرا

حجبت عن مقلتی طیب الرقاد	وہی فی کل یوم بازدا
--------------------------	---------------------

	دوسرا		
	<p>بسم الله الرحمن الرحيم في رياض السجود</p>		<p>باسمك العزيم ما شهد الخبر النفا في</p>
	دوسرا		
	<p>الحمد لله الذي ابهى افقنا</p>		<p>دامت الاوقات قال في مدح ملاك</p>
	<p>والسبح لله الذي جعل السجود</p>		

1

2

3

4

5

6

7

CALL NO. {

ACC. NO. _____

AUTHOR _____

TITLE _____



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.